

چالش‌های دانش اقتصاد در ایران و بازبینی رشته اقتصاد

دکتر یوسف محمدزاده^۱

دکتر حمیدرضا فعالجو^۲

چکیده

ریشه تمامی تحولات حوزه‌های مختلف یک اجتماع را باید در سیستم آموزشی آن حوزه جستجو کرد. حوزه اقتصاد کشور نیز از این امر مستثنی نیست. بدین معنی که سلامت و سعادت‌مندی اقتصاد ملی در گرو تعالی و بهبود فرآیند آموزش علم اقتصاد است. آموزش علم اقتصاد در ایران در طول سال‌های متمادی دچار تغییر و تحولات جدی شده است. در این مقاله ضمن بررسی چالش‌های تاریخی آموزش علم اقتصاد، به بررسی کمبودهای این رشته با توجه به جایگاه روز مباحث اقتصادی و همچنین شکاف بین آموزه‌ها و محیط عملی پرداخت شده است. این چالش‌ها را می‌توان در دو بخش مربوط به مشکلات کل سیستم آموزش عالی و بخش مربوط به ساماندهی آموزشی و محتوای علم اقتصاد طبقه‌بندی کرد. قدمت کم علم آموزش علم اقتصاد در ایران، ماهیت وارداتی و غیر درونزا بودن، عدم تطبیق با نیازهای کشور، واحدهای درسی نامناسب، عدم هدفگذاری پذیرش دانشجویان، انحراف آئین‌نامه‌های اداری مدیریت اساتید از اهداف خروجی مفید دانشگاه‌ها، بلا تکلیفی از متون علم اقتصاد و نزاع بر سر نگرش‌های پذیرفته شده علم اقتصاد در جهان از جمله چالش‌های مهم آموزش علم اقتصاد در ایران است. از این‌رو به نظر می‌رسد اصلاحاتی نظیر بازبینی در محتوای دروس اقتصادی در تطابق با مختصات اقتصاد ملی، بازبینی در واحدهای درسی، برقرار فضای آزادی عمل بیشتر برای اساتید در جهت بروز خلاقیت‌ها و سلاقی علمی خاص، هدایت پایان‌نامه‌ها به انجام مطالعات محلی و کاربردی، بررسی مداوم متون معتبر روز علم اقتصاد به عنوان جزئی از محتوای درسی، برگزاری جلسات سخنرانی و مناظره در تمامی دانشکده‌های اقتصاد کشور، انعقاد تفاهم‌نامه با نهادهای دولتی و خصوصی مرتبط با بخش اقتصادی، مشارکت دادن اساتید اقتصاد دانشگاه‌ها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و غیره می‌تواند برای ارتقای سطح آموزش علم اقتصاد ضروری است.

واژگان کلیدی: رشته اقتصاد، چالش‌ها، بازبینی

yo.mohammadzadeh@urmia.ac.ir

۱. عضو هیات علمی دانشگاه ارومیه

۲. عضو هیات علمی دانشگاه ارومیه

۱. مقدمه

آیه شریفه «قل رب زدنی علما» (سوره طه، آیه ۱۱۴) یک راهنمای ابدی و تکلیف الهی برای بشریت در گام نهادن به سوی علم و آموزش است. توجه به کیفیت و محتوای آموزش نیز در اهمیتی هم‌تراز با علم آموزی دارد. پایه تحولات اجتماعی و اقتصادی را نیز باید در سیستم آموزشی جستجو کرد. آموزش به عنوان یکی از محورهای توسعه در مطالعات متعددی (از جمله شولتز، ۱۹۸۷ و بایر و همکاران، ۱۳۶۸) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

ریشه تمامی تحولات حوزه‌های مختلف یک اجتماع را باید در سیستم آموزشی آن حوزه جستجو کرد. حوزه اقتصاد کشور نیز از این امر مستثنی نبوده و قبل از بررسی ابعاد آن باید ابتدا به سراغ بررسی سیستم آموزشی علم اقتصاد در ایران رفت. آموزش علم اقتصاد در ایران در طول سال‌های متمادی دچار تغییر و تحولات جدی شده است.

سیستم آموزش یک کشور، باید پاسخگوی گسترش تحولات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی باشد. اگر این مهم تحقق نیابد، یا آن تحولات بصورت علمی و تخصصی در جهت اهداف نظام حرکت نکرده و تغییرات آن از کنترل نظارت جهت‌دار توسعه‌ای خارج می‌شود و یا نیاز به واردات دانش مورد نیاز از جوامع دیگر خواهیم بود که آن نیز پیامدهای بسیار مخربی (همچون ایجاد دوگانگی با نظام بومی و یا وابستگی علمی) خواهد داشت.

مرحوم عظیمی آموزش یک کشور را به منزله ریشه‌های درخت توسعه می‌داند. بهبود و اولویت ارتقای سطح آموزش کشور به قدر مهم است که حتی اگر لازم باشد باید بسیاری از پروژه‌های بزرگ را متوقف کرد به توجه را معطوف به بهبود آموزش از ابتدایی تا سطح عالی کرد. عظیمی می‌گفت اگر آموزش ابتدایی در ایران زیر رو نشود، توسعه آغاز نخواهد شد.

تحقق اهداف و برنامه‌ریزی‌های نظام، همچون برنامه‌های توسعه اقتصادی-فرهنگی-اجتماعی، چشم‌انداز ۲۰ ساله، بودجه‌ریزی‌های سنواتی و سیاستهای کلی همچون تحول نظام سلامت، خصوصی‌سازی، توسعه روستایی، سیاستهای اقتصاد مقاومتی و غیره، در گرو پیشگامی آموزش و پژوهش و بسترسازی و هدایت علمی آن از طرف نظام آموزش (علی‌الخصوص نظام آموزش عالی) است.

لذا توجه و اولویت بخشی به بخش آموزش از ضروریات برنامه‌ریزی ملی محسوب می‌شود. در واقع هزینه‌کردها در بخش آموزش یک سرمایه‌گذاری ارزشمند و سودآور اقتصادی-اجتماعی است (فریمن، ۱۹۷۶؛ ویلیامز، ۱۹۸۵). آموزش و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، سرمایه‌گذاری بلندمدتی است که بدون آن اقتصاد دانش‌ناپایدار خواهد بود. (اسنلن، ۲۰۰۴). در بسیاری از نظریات، دانش مایه فناوری و همواره موتور رشد اقتصادی محسوب شده است (بورتون، ۱۹۹۹).

اما آموزش علم اقتصاد هم به دلیل ارتباط ماهوی با محیط اقتصادی و هم اینکه مربوط به کلیت سیستم آموزشی می‌شود، برای نیل به ارزش‌های بیان شده، از اهمیت مضاعفی برخوردار است. لذا در صورتی که آموزش علم اقتصاد مناسب باشد، ضمن تربیت نیروهای موثر در محیط اقتصادی، رفتارهای اجتماعی افراد جامعه نیز در جهت نیل به اهداف اقتصادی خواهد بود. این مساله زمینه اجرای سیاست‌های اقتصادی را بهتر فراهم خواهد کرد. برای بهبود سیستم آموزش علم اقتصاد در کشور، ابتدا باید به تاریخچه این دوره‌ها پرداخت و با مقایسه این سیستم با اهداف مورد نظر و همچنین دوره‌های موجود در دانشگاه‌های طراز اول جهان، به سمت اصلاح و بازبینی این دوره‌ها حرکت کرد. مقاله حاضر با این هدف نگارش شده است.

امروز هیچ یک از دانشکده‌های اقتصاد ایران در رتبه‌بندی‌های معتبر دنیا حضور ندارند. به عبارت دیگر دانشگاه‌های ایران نمره قابل قبولی در شاخص‌های مورد نظر موسسات رتبه‌بندی دانشگاهی جهان کسب نکرده‌اند. این در حالی است که اقتصاد یکی از رشته‌هایی است که در بین سایر رشته‌های علوم انسانی از بسیاری جهات از اهمیت فراوانی برخوردار است. با این حال این رشته همچون اکثر زمینه‌های علوم انسانی در ایران، دچار مشکلات عدیده‌ای است که

رفع آنها نیازمند عزم جدی دانشگاهیان است. یکی از مواردی که سبب تفاوت سطح علمی دانشکده‌های اقتصاد ایران با سایر دانشکده‌های اقتصاد جهان است رویکرد نامناسب آموزش اقتصاد در ایران است. در پاسخ به این سوال که هدف دوره‌های آموزش اقتصاد در ایران چیست به این مساله برخورد می‌کنیم که رویکرد مناسبی در سیستم آموزشی علم اقتصاد در کشور وجود ندارد.

آموزش اقتصاد اگرچه در سال‌های اخیر با رشد گسترده کمی بالاخص در بخش تحصیلات تکمیلی روبه‌رو بوده است، ولی به لحاظ کیفی همچنان در شرایط خوبی قرار ندارد. موضوع کیفیت آموزش در ایران هم در سمت عرضه نیروی انسانی آموزش دیده و هم در سطح تقاضای موثر برای اقتصاددانان مجرب قابل بررسی است. عدم بهره‌وری لازم در بخش عرضه و توسعه نیافتگی اقتصاد به‌منظور نیاز به فارغ‌التحصیلان مسلط به مبانی تئوریک و کاربرد آن در موضوعات خاص از مهم‌ترین دلایل فقدان دانش‌آموختگان زبده در اقتصاد به شمار می‌رود.

وجود مشکلات و کمبودهای زیاد در بخش اقتصاد (توجه به مقوله اقتصاد از طرف مدیران و سران کشور در سال‌های اخیر موید این مساله است) و همچنین نیاز به مطالعه عمیق و کاربردی کردن آموزه‌های اقتصادی اسلام، ضرورت بازبینی و اصلاح در سیستم آموزشی علم اقتصاد در ایران را نشان می‌دهد. برای این کار باید چالش‌های آموزش علم اقتصاد در طول تاریخ کشور مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و وضعیت موجود مورد نقد قرار گیرد. در نهایت می‌توان راهکارها و توصیه‌هایی برای اصلاح فرآیند آموزش علم اقتصاد در ایران ارائه نمود.

۲. چالش‌های تاریخی آموزش علم اقتصاد در ایران

نقاط عطف تاریخ آموزش علم اقتصاد در ایران را می‌توان در ۵ گروه کلی مورد بررسی قرار داد:

۱) دوره اول آموزش آکادمی علم اقتصاد در ایران را می‌توان دوره اقتصاد عمومی - اجتماعی نامگذاری کرد. در این دوره اقتصاد رشته‌ای مستقل نبوده و هم‌پوشانی قابل توجهی با برخی دیگر از علوم انسانی از جمله سیاست و حقوق دارد تا جایی که در دوره ۳۰ ساله اقتصاد در سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۳۳ دو سال اول برای تمامی دانشجویان اقتصاد، سیاست و حقوق، مشترک بوده است. در این دوره آموزش علم اقتصاد بنا به نظر گروهی از صاحب‌نظران، بسیاری از آموزش‌های اقتصادی، با معیارهای امروز قابلیت اطلاق علم اقتصاد را ندارد حال آنکه با لحاظ کردن معنا و مفهوم علم اقتصاد، نمی‌توان چنین دیدگاهی را با قاطعیت پذیرفت.

۲) با استقلال دانشکده اقتصاد در سال ۱۳۴۴ به همت جمعی از استادان از جمله رئیس وقت موسسه تحقیقات اقتصادی، مرحوم دکتر حسین پیرنیا، رفته رفته علم اقتصاد در ایران ماهیتی مستقل پیدا کرد. در این دوره با حضور استادانی که اکثراً تحصیلات غیر فرانسوی (انگلیسی - آمریکایی) داشتند و به طور جدی متأثر از دیدگاه کمی، به اقتصاد گرایش داشتند، آموزش علم اقتصاد وارد مرحله جدیدی شد. اما به دلیل حضور استادان پیش کسوت که به ارتباط جدی میان علوم خواهر و برادر حیطه علوم انسانی معتقد بودند دید جامع الاطرافی به دانش‌آموختگان این رشته ارائه می‌شد. در این دوره با ترجمه کتاب ریاضیات برای اقتصاد تالیف آلن^۱، توسط مرحوم پیرنیا و تالیف و ترجمه کتب دیگر توسط سایر استادان، به تدریج مباحث کمی وارد رشته اقتصاد می‌گردد و تخصص‌ها و گرایش‌ها معنای جدیدی می‌یابد. تا اینجا می‌توان نتیجه گرفت که آموزش علم اقتصاد در ایران از قدمت کمی برخوردار است و البته در نقطه شروع نیز در سطح و کیفیت پایینی ریشه گرفته است.

۳) به دنبال گرایش کلی مدیریت اجتماعی-سیاسی جامعه با ورود استادان جوان و پرتحرک جدید که اکثراً تحصیلات خود را در آمریکا و انگلیس سپری کرده بودند در دهه ۴۰ آموزش دانشگاهی در ایران به سیستم واحدی تغییر کرد. وجود دلایل و عوامل دیگری نیز در این تغییر سیستم نیز محتمل است که نیاز به بررسی‌های دقیق و

مجزایی دارد. از جمله این موارد می‌توان به شرایط سیاسی روز ایران و جهان اشاره کرد که گرایش‌های آمریکایی در آن و بخصوص در بین دولتمردان آن روز به روز در حال گسترش بوده است. احتمال تاثیر جدی سیاست‌های بین‌المللی دولتمردان آمریکایی، از جمله مواردی است که در این زمینه باید مورد بررسی و آزمون واقع شود.

در این مورد می‌توان به نکته بسیار مهمی اشاره نمود که علم اقتصاد در ایران، درونزا نبوده و یک علم تقریباً بطور کامل وارداتی است و لذا خود به خود بسیاری از ابعاد و واقعیت‌های اقتصاد ایران را شامل نشده است. اهمیت این موضوع در این است که وقتی یک پدیده‌ای از درون یک جامعه سرچشمه نگرفته و از تاریخ و فرهنگ و خواستگاه دیگری اخذ شده باشد، ذاتاً نمی‌تواند در نظم کاملی به اجتماع وارد شده قرار گیرد. لذا چنین پدیده‌هایی نمی‌تواند کارکرد اصلی خود را داشته باشد. اینکه امروز دانشگاه‌های کشور با ظاهری مشابه ولی کارکردی تا حد زیادی متفاوت از دانشگاه‌های کشورهای توسعه یافته دارد، ریشه در همین مساله است. البته این مساله در خصوص سایر ابعاد اقتصادی و اجتماعی نیز صادق است. فرق زیادی است بین اینک صنایع فولاد و ریخته‌گری تامل یافته کارگاه‌های آهنگری باشد یا ماهیت وارداتی داشته باشد. در خصوص سیستم دانشگاهی نیز همین مساله صدق می‌کند. یعنی دانشگاه‌های ایران تکامل یافته مکتب‌خانه‌های ایرانی نیستند بلکه یک پدیده وارداتی هستند و لذا نظم و کارکرد مناسب خود را پیدا نکرده است. (۴) وقوع حادثه عظیم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و حاکم شدن روح انقلابی در سال‌های اولیه در کنار برخی از برداشت‌های خاص از اسلام که به تبع آن اقتصاد را به واسطه دخالت در مادیات و زدودن معنویت جامعه طرد می‌کرد، به نوعی نحوه نگاه به این علم نزد برخی از لایه‌های تاثیرگذار در کشور تغییر یافت. دخالت در کار خدا دانستن برنامه‌ریزی اقتصادی در بین برخی از گروه‌های دینی در ابتدای انقلاب علم اقتصاد را از سطوح اصلی حاکمیت دور کرد و یا حداقل آن را از اولویت‌های بالای دولتمردان خارج نمود. بنابراین بلاتکلیفی رویکرد و تصمیمات اقتصادی که منجر به عدم تحرک و برنامه‌ریزی بموقع در خصوص مسائل اقتصادی می‌شود (که حتی بدتر از حرکت غلط می‌باشد!)، در ایران ریشه گرفت. هنوز در اقتصاد کشور در خصوص برخی مسائل ساده اقتصاد اسلام بلاتکلیفی وجود دارد که منجر به بی‌تحرکی و پس‌رفت علم اقتصاد می‌شود.

دولتی‌شدن بخش عمده‌ای از اقتصاد در طول سال‌های پس از انقلاب و کاهش روزافزون رقابت، شرایط ناشی از انقلاب و سپس جنگ، کمبودهای فراوان ناشی از این وضعیت و تحریم‌های برخی از دولت‌های غربی و ... نیز باعث شد تا بخش خصوصی نیز به این علم نیازی پیدا نکند. پس بدین ترتیب علم اقتصاد در ایران در سطوح دولتی و خصوصی به کالایی لوکس بدل شد تا جایی که در موارد فراوانی رهنمودهای حکومتی، جای مطالعات و بررسی‌های کارشناسی را گرفت. لذا علم جوان اقتصاد در ایران دچار بیماری دولتی‌شدن اقتصاد شد. این مساله در عمل منجر به این فاجعه می‌شود که اقتصاد به عنوان یک علم در جامعه پذیرفته نمی‌شود. اگر بخواهیم مثال ساده‌ای برای این ادعا داشته باشیم، در بسیاری از رشته‌های تحصیلی مانند پزشکی کمتر می‌توان موردی یافت که فردی که در این حوزه‌ها تخصص ندارد به اظهار نظر در این زمینه‌ها بپردازد، اما متأسفانه در مورد اقتصاد این مساله صادق نیست و بسیاری از افراد در سطوح مختلف جامعه و حتی در رده‌های بالای مدیریتی به اظهار نظر در حوزه مقولات اقتصادی می‌پردازند بدون اینکه آشنایی و تخصص کافی در این حوزه داشته باشند.

(۵) تقویت تر اقتصاد اسلامی و تحولات ناشی از انقلاب فرهنگی، یکی دیگر از نقاط عطف در این بررسی می‌باشد. در این دوره ما شاهد برخوردهای تعجیلانه و بدون بررسی کامل و کافی هستیم. طبق مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی به منظور اسلامی کردن دانشگاه‌ها گروهی از استادان کشور به دلیل تفاوت زمینه فکری آموزش دیده در حوزه‌های مختلف اقتصاد، از فعالیت در دانشگاه‌ها منع و یا بدون تربیون شدند. از آنجایی که با حذف تفکر رقیب دیگر دلیل عمده‌ای برای پویایی تفکر حاکم باقی نمی‌ماند، این تحول تاثیر جدی بر دانشکده‌های اقتصاد و سیر رکودی آن داشته است. از سوی دیگر اقتصاد و سایر علوم انسانی دچار تناقض جدی شد. از یک سو به واسطه ارتباط نزدیک علوم

انسانی با اعتقادات و ارزش‌های جامعه، بیم آن وجود داشت که با عدم حذف تفکرات منتقد و به اصطلاح معاند امکان رسوب و تقویت آنها فراهم شود و از سویی دیگر این گروه از دانش‌ها، جزو علوم به حساب می‌آیند و خلط نادرست علم با ایدئولوژی می‌تواند به ماهیت علم بودن آن ضربه وارد آورد.

یک بررسی ظاهری ساده نشان می‌دهد که یکی از مهمترین دلایل رشد علم اقتصاد در حوزه‌های نظری و تجربی در کشورهای توسعه‌یافته مناظره و نزاع علمی بین اندیشمندان و اقتصاددان بوده است. هر کدام از مکاتب اقتصادی برای پذیرش اجتماعی چه از طرف دولتمردان و چه از طرف سایر افراد جامعه نیازمند تقویت بنیان منطقی استدلال‌های خود بودند، لذا به ارائه تحلیل‌ها در قالب علمی و منطقی پرداختند. از درون این تحلیل‌ها متون درسی و پژوهشی بسیاری بوجود آمد. چنین تقابلی در حوزه نتایج تجربی این اندیشه‌ها نیز تجلی یافت. بدین صورت که دولت‌های مختلف باتوجه به توان نظریه‌پردازی طرف‌های مختلف، با اخذ سیاست‌ها بر اساس این نظریات علمی در دوره‌ها مختلف به آزمون عملی آنها پرداخت. این مساله در بلندمدت ضعف‌های این نظریات را برطرف کرده و موجب تعالی علم اقتصاد گردید. اما آنچه ما در تاریخ علم اقتصاد در ایران شاهد هستیم، چنین برخوردهای علمی و تجربی حادث نشده است، چراکه با سیاست‌زدگی اقتصاددانان در دولت‌ها و حکومت‌های مختلف از یک طیف حمایت شده و سایر نظریات طرد شده است. بنابراین امکان نقد و ارزیابی عملکردی نظریه‌پردازی اقتصاد در ایران مجال نیافته است. البته نکته‌ای که نباید از آن گذشت این است که بسیاری از سیاست‌های حوزه اقتصادی توسط افراد و گروه‌های غیر تخصصی اخذ گردیده و مسئولین مدیریتی متخصص اقتصادی بیشتر ماهیت اجرائی و مشورتی (اما بیشتر تبعیت کننده) داشته است. لذا نمی‌توان گفت برنامه‌های اقتصادی در ایران توسط اقتصاددانان بطور مستقل طراحی می‌شود.

از دیگر سو، نظام با تقاضای فراوان مدیران اجرایی جهت جایگزینی با مدیران اخراجی در سیستم دولتی رو به رو شد که یکی از بهترین گزینه‌ها، استادان و مدرسین دانشکده‌های اقتصاد بودند. این انتخاب باعث شد تا استادان چند شغلی، فرصت کافی جهت مطالعه و پژوهش را از دست داده و رخوت را به محیط دانشکده‌های اقتصاد تحمیل نمایند. انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها تاثیر دیگری نیز در دانشکده‌های اقتصاد و سیستم آموزشی این علم بر جای گذاشت و آن ورود و تقویت تز اقتصاد اسلامی و طرح اختلافات موجود در این زمینه نمی‌باشد. لیکن به دلیل تاثیر این تفکر بر آموزش علم اقتصاد در کشورمان در این دوره تاریخی باید اذعان کنیم که به نظر می‌رسید درباره امکان‌پذیری و احتمالاً چگونگی تلفیق ایده‌های اسلامی با دروس تئوریک علم اقتصاد به گونه‌ای که پس از انقلاب فرهنگی مطرح شد. هیچ مطالعه جدی انجام نپذیرفته و این ادعا بیشتر متأثر از روحیه انقلابی و حس اسلام‌خواهی ملت ایران بوده است، حال آنکه عملیاتی کردن این ادعا و نیاز سنجی آن مستلزم مطالعاتی جدی می‌باشد. در حالیکه حتی با اجرایی شدن اصول اقتصاد اسلامی در کشور می‌توانستیم شاهد ظهور رونق اقتصادی مبتنی بر اصول اسلامی شویم اما این مهم بدون مطالعه دقیق و اتخاذ تصمیم بموقع در خصوص این اصول میسر نمی‌شود و بلا تکلیفی در این زمینه آفت پیشرفت بوده است.

به جز تلفیق فوق‌الذکر، بحث ورود دروس تحت عناوینی مرتبط با اقتصاد اسلامی نیز پس از این دوره مطرح شد. جدای از آنکه این دروس محدود به سه الی پنج واحد درسی می‌باشد و بر مجموع کل واحدها تاثیر جدی ندارد، ولی باید توجه شود که با تغییر نظام حکومتی به جمهوری اسلامی جامعه توقع داشته و دارد که دانشگاه به سئوالات اقتصادی آن از منظر اقتصاد اسلامی جوابگو باشد. پس ورود دروس اقتصاد اسلامی باید به عنوان نقطه عطفی در تاریخ آموزش علم اقتصاد در ایران مورد توجه واقع شود. به نظر می‌رسد علی‌رغم اصرار مدارس علمیه اسلامی بر وجود تفکرات اقتصادی در اندیشه اسلامی و در ضمن، سال‌ها تجربه در این زمینه هنوز این بحث در صورت روشن و دقیق مطرح نشده و پژوهش‌های جدی و دامنه‌داری صورت نپذیرفته است. انجام پژوهش‌های اقتصاد اسلامی در طول سال‌های گذشته و بالاخص قبل از تصمیم حساس ورود این دروس به سیستم دانشگاهی، بیشتر بر ابتکارات شخصی مبتنی بوده

و هیچ سازمان و سیستمی برای این امر طراحی نشده بود و حتی می‌توان ادعا کرد در حال حاضر نیز مطالعات سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده جدی در این زمینه بسیار ناچیز می‌باشد. تا جایی که حتی علی‌رغم وجود کرسی اقتصاد اسلامی در دانشگاه‌های معتبر اقتصادی اروپا، ارتباط معنی‌دار و سازمان‌یافته‌ای جهت انتقال تجارب، دانسته‌ها و پژوهش‌ها به کشور نیز صورت نگرفته است.

۶) دوره تولید انبوه دانش‌آموختگان دانشگاهی شواهد موجود حاکی از آن است که پس از پایان جنگ ۸ ساله و با شروع برنامه اول توسعه بعد از انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۶۸ این ایده در زمینه گسترش دانشگاه‌ها غلبه پیدا کرد که در صورت رشد کمی تحصیلات دانشگاهی در کشور، جامعه حتی اگر امکان جذب دانش‌آموختگان در مشاغل مرتبط را نداشته باشد، از منافع و مزایای ناشی از ارتقای سطح دانش اجتماعی افراد بهره‌مند می‌شود. گرچه این تئوری نیاز به مطالعه و بررسی بیشتری دارد، ولی به هر حال از آن سال تاکنون، دانشگاه‌های کشور سالانه با رشد مثبتی نسبت به جذب و فارغ‌التحصیلی جمعیت کلان جوان خود اقدام می‌نماید. در زمینه اقتصاد نیز فارغ از سطح، نوع و کیفیت معلومات دانش‌آموختگان و متناسب با نیازهای جامعه، هر روز بیش از دیروز، افرادی به خیل فارغ‌التحصیلان می‌پیوندند. گرچه در این دوره، با استناد به کتب اقتصادی مورد استفاده در تدریس دروس اقتصادی، می‌توان ادعا کرد که سطح تئوریک آموخته‌های اقتصاد محض در بین دانش‌آموختگان این رشته، ارتقا یافته است، لیکن نسبت توانمندی دانش‌آموختگان اقتصاد به سطح آموخته‌های اقتصادی دانشگاهی ایشان در دوره زمانی مورد بحث نسبت به دوره‌های ماقبل و بالاخص دوره تسلط تفکر استادان تحصیل کرده در اروپا بر دانشکده‌های اقتصاد به طور محسوس کاهش یافته است. به عبارتی گرچه دانسته‌های اقتصاد خرد، کلان سنجی و ... دانش‌آموخته ایرانی - به لحاظ کتب مورد استفاده از دوره‌های قبلی، بسیار بیشتر و حتی در سطح دانشگاه‌های معتبر جهانی می‌باشد ولی هم بلحاظ چگونگی تدریس و از آن مهمتر، تفهیم مطالب و هم به لحاظ نیاموختن دیگر ابزارهای مورد نیاز، از جمله سایر علوم خواهر و برادر در حیطه علوم انسانی، توانمندی حل مشکلات اقتصادی اقتصاد‌آموختگان رشد نیافته و نسبت آن به دانش تئوریک ایشان کاهش یافته است.

خروج روزافزون دانش‌آموختگان در کنار این واقعیت، باعث شده است تا جامعه نیز از توانمندی این رشته علمی سلب اطمینان کرده و آن را در حیطه کالاهای لوکس قلمداد کند. از دیگر سو عدم واگذاری امور اقتصادی از سوی دولتمردان به کارشناسان اقتصاد و ارائه رهنمودهای دائمی از سوی ایشان به عالمان این رشته و یا مدیران اقتصادی ناآشنا با علم اقتصاد که به جایگزینی رهنمود با مطالعات کارشناسی منتهی می‌شود، خود دلیل دیگری بر این مدعاست. بنابراین اولاً، موجب بی‌اعتمادی بدنه تصمیم‌گیری کشور در خصوص علم اقتصاد گردیده و این عدم اطمینان در جای جای برنامه‌ها و تصمیمات قابل مشاهده است و ثانیاً، افراد غیر متخصص در اقتصاد نیز جرات اظهار نظر و تصمیم خود را در خصوص مسائل اقتصادی را پیدا کردند!

۳. ضعف‌ها و کمبودهای نظام آموزش علم اقتصاد در ایران

بخش اول) کاستی‌های ناشی از نقایص کلی سیستم دانشگاهی

به نظر می‌رسد سیستم دانشگاهی فعلی کشور فارغ از هر دانشگاه و یا هر رشته تحصیلی، دچار مشکل است که دانشکده‌های اقتصاد نیز از آنها رنج می‌برد.

۱. سیستم انتخاب رشته در کشورمان با روش کنکور که کمترین توجهی به روحیات، علایق و توانمندی‌های افراد مختلف ندارند، در حکم پرتاب کننده دانشجویان به رشته‌های مختلف عمل می‌کند. این واقعیت در همه رشته‌ها از جمله اقتصاد که علاقه، پشتکار و حساسیت فراوانی نیاز دارد، قابل مشاهده است.

۲. مدرک‌گرایی: باید این واقعیت را پذیرفت که هدف اخذ مدرک یا ارائه مدرک حاکم بر عرضه و تقاضای آموزش علم اقتصاد در ایران است. هم‌راستا بودن این هدف هم از طرف تقاضاکنندگان (دانشجویان) و هم عرضه‌کننده‌ها (اساتید و دانشگاهها) اصلاح این رویه را بسیار سخت کرده است. مهم‌ترین آسیبی که فروش مدرک بر جامعه می‌گذارد، بی‌ارزش کردن علم و سلب اعتماد از دانش‌آموختگان آن است. این مساله در رشته اقتصاد از حساسیت بیشتری برخوردار است. چون ماهیت علم اقتصاد از جهاتی با مدیریت کلان اقتصاد کشور نیز مرتبط است. خرید مدرک توسط مسئولین کشوری یا نمایندگان مجلس نظام مدیریت علمی جامعه را با بن‌بستی تلخ مواجه می‌کند. چراکه صرف داشتن مدرک با توجه به وجود رانت‌های گسترده در کشور، موجب اخذ مسئولیتهای کلان از طرف برخی از افراد گشته که در صحنه تصمیم‌گیری و اجرا جامعه را به سمت پرت‌گاه هدایت می‌کند. روی دیگر این سکه عدم احساس نیاز از طرف نهادهای عالی‌الخصوص دولتی به مشاوره و کمک دانشگاه است. چرا که کارکنان این نهادها نیز این مدرک را دارند و عدم نیازمندی به همکاری دانشگاه بصورت کاذب در این نهادها و افراد ایجاد می‌شود. لذا ما شاهد فاصله زیاد صنعت از دانشگاه هستیم. البته موضوع مدرک‌گرایی در برخی رشته‌ها مانند رشته‌های علوم پزشکی کمتر مشاهده می‌شود اما سوال این است که آیا اهمیت اقتصاد کمتر از پزشکی است؟

۳. پایین بودن ارزش علوم انسانی و بالادستی علوم اقتصادی در نگاه جامعه و نگاه عموم، باعث می‌شود که بطور معمول انتخاب رشته اقتصاد در اولویتهای بعدی متقاضیان ورود به دانشگاه باشد، بطوریکه اغلب بهترین دانش‌آموزان وارد رشته‌های دیگر نظیر: رشته‌های پزشکی، فنی و مهندسی، حقوق و غیره شوند؛ لذا می‌توان گفت ورودی رشته اقتصاد نیز، عموماً از نخبه‌های علمی کشور تشکیل نشده است.

۴. به نظر می‌رسد در طول سال‌های متمادی، دانشگاه‌های ما به مراکز صرفاً آموزش عالی تبدیل شده‌اند. ارتباط استاد و دانشجو فقط به سطح کلاس‌های درس تقلیل یافته است. از آنجایی که کلاس تنها بخشی از آموزش دانشگاهی است و امکان انتقال بسیاری از نکات از طریق کلاس‌های درسی میسر نیست، این امر در کاهش سطح علمی دانشگاه‌ها تاثیر جدی داشته است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد ارتباط سیستماتیک دانشجو و دانشگاه با جامعه به صورت فزاینده‌ای در حال کاهش است. این کاهش ارتباط، موجب می‌شود تا دانشجو در طول تحصیل، مجرد از نیازهای جامعه پرورش یافته و نقش سازنده خود را از دست بدهد. این مهم در دانشکده‌های علوم انسانی از جمله اقتصاد مشهودتر می‌باشد.

۵. سیستم دانشگاهی کشور در ادامه روش‌های پیش‌بینی شده برای آموزش‌های تا سطح دیپلم، به طور جدی متکی بر حافظه است، و شیوه‌های نگاه کردن به موضوع، اندیشیدن و تامل را به دانشجو، آموزش نمی‌دهد. عدم آموزش این عناصر کلیدی امکان رشد را از دانشگاه‌های کشور سلب کرده است. این مساله در رشته‌هایی که نیاز به فهم عمیق‌تری دارند از جمله علم اقتصاد، از اهمیت مضاعفی برخوردار است.

۶. فاصله عمیق دانشگاه‌های ایران و غرب و اختلاف فاحش سطح تولید تفکرات علمی بین اندیشمندان ایرانی و غربی امری غیر قابل انکار است. به طور مثال توجه به این واقعیت جالب و روشنگر است که اولین دانشکده اقتصاد در ایران ۱۸۸ سال بعد از چاپ کتاب معروف ثروت ملل نوشته آدام اسمیت به وجود آمده است. لذا به نظر می‌رسد که سیستم دانشگاهی کشورمان باید با توجه به این اختلاف، تلاش هدفمند، برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک جهت بهره‌گیری از مباحثات و دستاوردهای علمی جهان توسعه یافته را سازمان دهد، لیکن مشاهدات ما و مطالعه نظرات گروهی از مصاحبه‌شوندگان در این مجموعه حاکی از آن است که چنین امری در دانشگاه‌های ما تعریف نشده است.

۷. اولویت اول نبودن ملاک‌های علمی در گزینش استادان و مدیران سیستم آموزش عالی کشورمان و در پیش گرفتن سیاست تولید انبوه دانش‌آموخته، ضربات جدی‌تری به سطح علمی دانشگاه‌های کشور وارد کرده است.

انحصاری بودن مدیریت در این سیستم تا جایی پیشرفته است که در برخی از رشته‌ها از جمله اقتصاد، به انحصار در آموزش نظریات اقتصادی نیز منجر شده است.

۸. دولتی بودن دانشگاه‌های ایران و ارتزاق آنها از بودجه عمومی کشور، باعث شده است تا این دانشگاه‌ها بدون احساس نیاز به بررسی هزینه فایده‌ای عملکرد و تصمیم‌هایشان به فعالیت خود ادامه می‌دهند. با این وصف الزامات ارتباط مستقیمی بین میزان پاسخگویی آموخته‌های دانشگاهی و نیاز جامعه وجود نخواهد داشت. به نظر می‌رسد در صورتی که دانشگاه مجبور بود برای جبران هزینه‌های خود، درآمدی کسب نماید، آنگاه به طور جدی تلاش می‌کرد تا در جهت رفع نیازهای جامعه دانش خود را کارآمد کرده و ارتقا دهد.

۹. محدودیت‌های بیراهه برای اساتید دانشگاه مانند آئین‌نامه‌هایی که حتی بصورت ماهانه تصویب می‌شود و برخورد بر پایه اجبار در روند علمی اساتید با الگوهای یکسان بدون توجه به تفاوت در تخصص‌ها و سلیقه اساتید باعث شده است که آنها زمان محدودی برای مطالعه و تحقیق مفید داشته باشند و لذا کیفیت آموزش به سمت سراسیمگی حرکت کند. توجه کورکورانه به کمیت مقالات و پایان‌نامه‌ها از اساتید دانشگاه یک ماشین چاپ این متون ساخته است. در چنین فضایی امکان بروز بودن، مطالعه میدانی، صرف زمان زیاد برای مساله‌یابی و توجه به خروجی انسانی دانشگاه‌ها عملاً وجود ندارد.

بخش دوم) کاستی‌های ویژه آموزش علم اقتصاد در ایران

جدای از نقایص مطرح شده در بخش اول مواردی نیز وجود دارند که به طور مشخص در حیطه آموزش علم اقتصاد مطرح می‌باشند.

۱. نزدیک بودن مباحث علم اقتصاد با نیازهای روزمره مردم باعث می‌شود تا گروه‌های مختلف اجتماعی درباره مطالب مختلف اقتصادی به بحث و بررسی بپردازند. یعنی تا جایی پیش می‌رود که گاهی علم بودن این حیطه به فراموشی سپرده می‌شود. همپایی دانش آموخته اقتصاد با چنین فضایی ممکن است باعث شود که وی نیز در گفته‌ها و پژوهش‌های خود فارغ از تئوری‌ها و نظریه‌های موجود تلاش کند تا سطح بحث را جهت درک عمومی تقلیل دهد. اگر چنین مساله‌ای به صورت عادت درآید، احتمال نفوذ چنین دیدگاهی در آموزش‌های دانشگاهی و در نتیجه کاهش سطح علمی آنها دور از تصور نیست که البته به نظر می‌رسد در حال حاضر دانشکده‌های اقتصاد ما به طور جدی از این آفت رنج می‌برند.

از سوی دیگر، بخشی از استادان اقتصاد معتقدند که باید جهت جذاب شدن مباحث، در کلاس‌های درسی تلاش شود تا به ملموس کردن تئوری‌ها از طریق بیان مباحث روز جامعه، ارتباط بین دانشجو و جامعه را افزایش داد. حال آنکه در فضای تصویر شده چنین تلاشی محتمل است به این نتیجه منجر شود که دانشجو تصور نماید که تئوری‌های اقتصادی به صورت مجرد قابلیت حل مسائل جامعه را خواهد داشت. علی‌الظاهر طرح این دو نظر ما را به یک تناقض هدایت می‌کند که کلید حل آن در چگونگی طرح و ارتباط مسائل روز جامعه در کلاس‌های نظری می‌باشد. به نظر می‌رسد که تعیین حد فاصل مذکور، نیاز به بررسی و پژوهش مجزایی دارد.

۲. در سیستم دانشگاهی آموزش علم اقتصاد در ایران، کم‌توجهی قابل تاملی نسبت به مبانی اجتماعی و فلسفی تئوری‌های اقتصاد صورت می‌پذیرد. این سیر نزولی دقت در مبانی ذکر شده، پس از تغییر سیستم دانشگاهی علم اقتصاد از اروپایی به آمریکایی شدت گرفته است. حال مرور مجدد این مهم که در حیطه علوم انسانی، ارتباط ناگسستنی بین علوم وجود دارد، اهمیت آموزش این مبانی دو چندان می‌شود. به نظر می‌رسد چنین انتزاعی از مباحث فلسفی قدرت مشاهده صحیح و تحلیل نزدیک به واقع مسائل را از دانش آموختگان اقتصاد خواهد گرفت.

۳. علم اقتصاد، علم کشف قانونمندی‌های رفتار انسانها به صورت منفرد و یا گروهی می‌باشد. با این تعریف مشاهده یک رکن اساسی از آموزه‌های علم اقتصاد خواهد بود. حال اگر در سیستم آموزشی دانشگاهی این علم، آموزش‌ها و تمرین‌های لازم برای بهبود شیوه‌های مشاهده، انتزاع و تجدید مشاهدات غیرضروری صورت نپذیرد، علی‌رغم دانستن الگوها و تئوری‌ها، استفاده از آنها برای حل مشکلات جامعه میسر نخواهد بود. یکی از نکات اساسی که به عنوان نقطه ضعف سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران مطرح شده است نیز همان عدم توجه کافی به اهمیت مشاهده می‌باشد.
۴. وقتی یک سیستم دانشگاهی از انجام مشاهده و تجزیه و تحلیل آن عاجز باشد یا حداقل در این زمینه کم توان باشد، طبعاً سیستم برای آموزش مباحث متعاقب مشاهدات عینی وقایع جامعه نیز علاقه‌ای نشان نخواهد داد. این مشکل نیز در سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران وجود دارد. به عبارتی این سیستم توجه کافی به فهم مسائل اقتصاد ایران از خود نشان نمی‌دهد.
۵. اقتصاد، علمی انسانی است که از کشورهای توسعه‌یافته به ایران انتقال یافته است. استفاده از دانش برگرفته از رفتارهای شخصی و اجتماعی غرب توسعه یافته، برای حل مسائل اقتصاد ایران، نیاز جدی دانش آموختگان ایرانی به مطالعه و تحقیق برای انتقال صحیح و کافی را دو چندان جلوه‌گر می‌سازد. تحقیق در سیستم دانشگاهی علم اقتصاد در ایران، می‌تواند ضمن کاهش شکاف علمی موجود بین ما و غرب، به کاربردی کردن این علوم نیز یاری رساند.
۶. در سال‌های اخیر علی‌الظاهر تلاش فراوانی از سوی دولتمردان کشور به منظور تقویت بخش خصوصی تضعیف شده صورت گرفته است. با گسترش بخش خصوصی نیاز به تئوری اقتصادی معطوف به این نیاز نیز امری منطقی به نظر می‌رسد. آنچه در جهان غرب متأثر از اقتصاد بنگاه‌ها به وجود آمده است، رشد گسترده اقتصاد خرد می‌باشد، حال آنکه در ایران تحت تاثیر اقتصاد دولتی، تاکید فراوانی بر اقتصاد کلان می‌شود. با این وصف گروهی بر این باورند که سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران، در حال حاضر توانمندی‌های مورد نیاز بنگاه‌های غیردولتی را در دانش آموختگان خود به وجود نمی‌آورد.
۷. نقد وضع موجود و شک در آموزه‌های متعارف یکی از کلیدی‌ترین عناصری که می‌تواند دانش آموخته و به ویژه دانش آموخته علم اقتصاد را وا دارد که به بررسی و کنکاوی جدی‌تر بپردازد. در سیستم آموزشی علم اقتصاد ایران که دیدگاه‌های انتقادی - به جز در موارد خاص و متکی به افراد به جای سازمان - طرد شده و یا حداقل طرفداری ندارد، این شاه کلید طلایی گسترش علم از دست رفته است و در نتیجه رخوت در محیط دانشکده‌های اقتصادی گسترش یافته است.
۸. عدم مساله محور بودن محتوای آموزش علم اقتصاد: علم جایی می‌روید که سوال یا مساله‌ای وجود داشته باشد و اگر نظام آموزشی ما مساله محور نباشد این باعث خواهد شد که ما علاوه بر آنکه قادر به حل و فصل مسایل خود نباشیم، امکان مشارکت موثر در قلمرو علم اقتصاد را هم نداشته باشیم.
۹. یکدست شدن آموزش و پژوهش علم اقتصاد بدلیل وجود فضای ارزیابی و انتشار متون علمی: در دانشگاه‌های بزرگ دنیا شاهد این هستیم که اساتیدی از رشته‌هایی دیگر مانند جامعه‌شناسی و تاریخ در گروه‌های اقتصاد فعالیت دارند. این اساتید به روش‌شناسی مختص خود و سلیقه و خلاقیت فردی عمل می‌کنند. متأسفانه چنین فضایی که ضرورت تکامل علم اقتصاد است در آموزش علم اقتصاد ایران وجود ندارد. ساختار دانشکده‌های اقتصادی در ایران حرکت در مسیر توجه صرف به محتوای کلاسیکی علم اقتصاد، انتشار مقالات با محتوای صرفاً اقتصادی سنجی و توجه به کمیت چیده شده است. لذا اساتیدی که در تدریس دروس پایه‌ای مانند اقتصاد خرد و کلان مشغول هستند و بیشتر از روش‌های اقتصادسنجی استفاده می‌کنند در ارزیابی جامعه علمی موفق‌تر هستند. چنین امری موجب یکدست شدن مسیر حرکت اساتید شده و پویایی علمی را از بین می‌برد.

بخش سوم) دروس ارائه شده و پایاننامه‌های تحصیلی در رشته علوم اقتصادی

دروس ارائه شده در رشته اقتصاد نیز دارای ایرادات بسیار اساسی است. مثلاً درس "اقتصاد ایران" که هدف غایی دانشجویان علم اقتصاد برای موثر بودن در روند تحولات اقتصادی است، تنها به یک درس ۳ واحدی در ترم‌های پایانی محدود می‌شود؛ لذا بسیاری از دانش‌آموختگان علم اقتصادی تسلطی بر ابعاد اقتصاد ملی خود ندارند. نکته دیگر این است که دروس کاربردی و همچنین درگیر کردن دانشجویان با متغیرهای واقعی اقتصادی جامعه اطراف خود بسیار اندک است. لذا دانش‌آموختگان اقتصاد اغلب، افراد ناکارآمد و غیر تخصص برای بدنه شغلی کشور محسوب می‌شوند. این مساله از آنجایی ناشی می‌شود که به تقلید از سیستم آموزشی اقتصاد کشورهای هم‌چون آمریکا و انگلستان، به درس اقتصاد کشور بصورت جداگانه کمتر توجه می‌شود اما باید توجه کرد که در این کشورها چون سایر دروس مانند اقتصاد کلان، اقتصاد خرد، اقتصاد توسعه، اقتصاد صنعتی، اقتصاد کشاورزی و غیر بر اساس واقعیت‌های اقتصادی آن کشورها و آمار و ارقام ملی تدوین و ارائه می‌شود که نیاز به بررسی درس جداگانه‌ای برای اقتصاد کشور نیست. اما این مساله نمی‌تواند برای ایران صادق باشد؛ چراکه در سیستم آموزشی ایران در دروس نظری بیشتر از متون ترجمه‌ای و تحلیل‌های مربوط به کشورهای توسعه‌یافته استفاده می‌شود.

در خصوص کارهای پژوهشی و تحقیقی هم که وضعیت بسیار تاسف‌بار است. بسیاری از پایاننامه‌های تحصیلی دانشجویان، کارهای تکراری و غیر کاربردی بوده و اهداف غیرعلمی، مانند انتشار مقالات متعدد، دفاع سریع از پایاننامه و اخذ مدرک دنبال می‌شود. البته این رویکرد هم از طرف دانشجویان و هم اساتید راهنما و مشاور وجود دارد. متأسفانه فرآیند انتخاب موضوعات پژوهشی بر پایه سفارش صنعت و بدنه عملکردی اقتصاد نیست و لذا می‌توان پیش‌بینی کرد که کیفیت و هدفگذاری این مطالعات به چه سمتی خواهد بود. باید گفت که هدف‌ها گم شده‌اند! پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی و راهنمایی انجام پایاننامه‌ها با انگیزه‌های مالی برای اساتید و دانشگاه انجام می‌شود. این مساله در دانشگاه‌های آزاد بسیار مشهودتر است.

ماهیت پژوهش در جوامع توسعه‌یافته بر اساس اعلام نیاز به بررسی علمی توسط نهادها هستند که منجر به تامین مالی دانشگاه نیز می‌شود. یک بررسی که از ۱۷۳ دانشگاه و کالج به عمل آمد نشان داد که آنها در کنار بودجه پژوهشی ۲۱/۴ میلیارد دلاری در سال ۱۹۹۶ میلیون دلار از محل حق ثبت اختراع و اعطای جواز (بهره برداری) درآمد داشته‌اند که نسبت به ۵ سال قبل ۱۶۷ درصد افزایش داشته است. دانشگاه کالیفرنیا با کسب ۶۳/۸ میلیون دلار از این محل در رأس بوده و پس از آن استنفورد با ۴۳/۸ میلیون دلار و کلمبیا با ۴۰/۶ میلیون دلار قرار دارند (Markus, 1998). البته حمایت مالی از دانشگاه‌ها جدای از سفارش پژوهش به عنوان یک سرمایه‌گذاری ارزشمند تلقی می‌شود. در آمریکا این نوع حمایت‌ها بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ تقریباً چهار برابر شد و از ۲۳۸ میلیون دلار به ۹۲۰ میلیون دلار رسید (Grassmuck, 1990). هم‌زمان که از طریق این کمک‌ها یافته‌های پژوهشی ارزشمندی تولید می‌شود، باید دربارهٔ حق ثبت اختراع و اینکه آیا اجازه بهره‌برداری از نتایج تحقیقات داده شود یا نه و در صورت مثبت بودن جواب، چطور از عواید حاصل از اعطای جواز، بهره‌برداری کرد، تصمیم‌گیری شود.

یک بررسی که از ۱۷۳ دانشگاه و کالج به عمل آمد نشان داد که آنها در کنار بودجه پژوهشی ۲۱/۴ میلیارد دلاری در سال ۱۹۹۶ میلیون دلار از محل حق ثبت اختراع و اعطای جواز (بهره برداری) درآمد داشته‌اند که نسبت به ۵ سال قبل ۱۶۷ درصد افزایش داشته است. دانشگاه کالیفرنیا با کسب ۶۳/۸ میلیون دلار از این محل در رأس بوده و پس از آن استنفورد با ۴۳/۸ میلیون دلار و کلمبیا با ۴۰/۶ میلیون دلار قرار دارند (Markus, 1998).

دانشگاه‌ها به این نتیجه رسیدند که به جای آنکه جواز بهره‌برداری از اختراع‌هایشان را به صنایع واگذار کنند، خود با همکاری با بنگاه‌های خصوصی، زمینه اقدامات مشترکی از قبیل سرمایه‌گذاری‌های اولیه را فراهم آورند. مؤید این مطلب گزارشی است که واحد بین الملل SRI برای بنیاد ملی علوم تهیه کرده است. در این گزارش گریگوری و شیپن

(۱۹۹۱) چنین نتیجه‌گیری کردند که سرمایه‌گذاری‌های بنیادی، موفق‌تر و سودآورتر از اعطای جواز بهره‌برداری دانشگاه‌هاست. از میان تلاش‌های متعدد و جالب توجه مذکور، شاید پیشروترین برنامه همکاری دانشگاه و صنعت، برنامه کانکت دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیگو باشد. اعتقاد بر این است که برنامه مذکور با داشتن تحقیقات و همکاری دانشگاه حدود ۱۲۰ شرکت (کارخانه) دارای فناوری پیشرفته در منطقه سن دیگو ایجاد کرده و نتیجه این برنامه اشتغال حدود ۱۵/۰۰۰ نفر و درآمدی حدود ۲ میلیارد دلار در سال است (Atkinson, 1998).

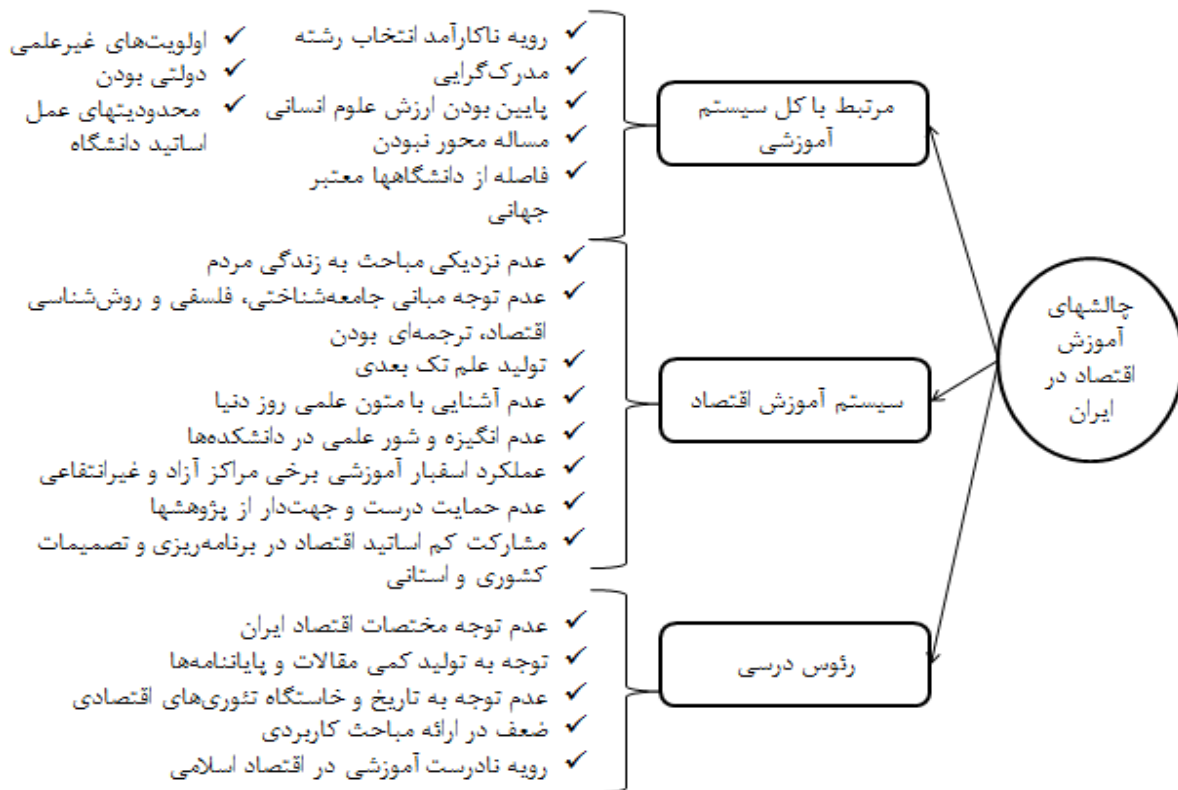
از سال‌های گذشته در بودجه‌های سنواتی شرکت‌های دولتی موظف شدند که بخشی از بودجه خود را به بخش پژوهشی اختصاص دهند. اما این یک رفتار دستوری است و تجربه دنیا نشان می‌دهد که این نو سیاست‌ها نمی‌تواند مفید واقع شود. این نوع تصمیم‌ها تقلید از ظاهر جوامع توسعه یافته است بدون توجه به ماهیت و ذات مقولات. در بحث سیاست‌های پژوهشی و تحقیقاتی دانشگاه‌ها هم متأسفانه این مساله وجود دارد. توجه به میزان کمی مقالات و پژوهش‌ها یک ظاهر بینی نادرستی است. پژوهش زمانی که سفارش و اعلام نیازی از نهادهای دولتی و خصوصی باشد ارزشمند است چرا که منجر به یک کاربردی عملی می‌شود.

عدم آموزش و بررسی آخرین کارهای علمی و پژوهشی در حیطه اقتصاد در مجلات معتبر جهانی نیز از گم شده‌های علم اقتصاد در ایران است. به همین دلیل گسترش دادن علم اقتصاد از طرف اقتصاددانان ایرانی بسیار نادر بوده است. حرکت در مرزهای دانش مستلزم مرور متون علمی منتشره روز است. ماهیت علم اقتصاد هم که روابط و مناسبات آن هر لحظه در حال تحول است، چنین مقوله‌ای را طلب می‌کند. اما متأسفانه این روند هیچ جایگاهی در هیچیک از مقاطع تحصیلی ندارد.

عدم آموزش روش‌شناسی علم اقتصادی و فلسفه و تاریخ تحولان علم اقتصاد نیز نتیجه مشابه بحث بالا را بوجود آورده است. عدم وجود چنین واحد درسی باعث شده است که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته اقتصاد در مورد ماهیت روش علمی در رشته خود بی‌اطلاع باشند. وقتی متخصص یک حوزه از ساختار علمی موضوعات خود مطلع نباشد، در تعمیق مطالب با چالش جدی روبرو بوده و ممکن است که هدفها و پایه‌های اصلی را فراموش کند. لذا در صحنه سیاست‌گذاری کاملاً معکوس نگاه علمی عمل کند. چنین فضاهایی امروز در جامعه ایران قابل مشاهده است. از سوی دیگر وقتی ماهیت روش علمی اقتصادی برای متخصص آن روشن نباشد، می‌توان انتظار داشت که کارهای علمی وی از جمله مقاله و یا پژوهش‌های دیگر دقیق نباشند.

در بسیاری از دانشکده‌های اقتصاد ایران صرفاً مطالب نظری اقتصاد ارائه و علم اقتصاد در مجموعه‌ای از مدل‌ها و نظریه‌ها خلاصه می‌شود. در حالی که محیط آموزش حضوری باید این امکان را برای دانشجویان فراهم کند که در کنار مسائل نظری، بتواند راه‌حل‌های مناسبی برای پدیده‌ها و مشکلات واقعی پیدا کند، در غیر این صورت فرد در خانه خود نیز با کمی جد و جهد می‌تواند مسائل نظری را بیاموزد. در واقع آنچه محیط دانشگاه را از بیرون متفاوت می‌کند، آموزش روش صحیح فکر کردن و جست‌وجو برای حل مسائل است. در بعد عملی نیز استادان اقتصاد داخل کشور به جز مواردی معدود، ساز و کار مناسبی را برای ارائه کلاس‌های خود ندارند. به عبارت دیگر استاد در کلاس صرفاً به بیان مجموعه‌ای از تئوری‌های اقتصادی می‌پردازد و از دانشجویان می‌خواهد تا این تئوری‌ها را با جزئیات به خاطر بسپارند و در انجام تکالیفشان به کار ببرند و دانشجویان نیز درصدد آن هستند تا با انجام تکالیفشان، نمره مورد نظر را کسب کنند و در صورتی هم که تکالیف از سوی دانشجویان انجام می‌شود، گویی از موضوع مورد نظر عبور کرده‌اند و خبری از نقد و بررسی پاسخ دانشجویان توسط استاد نیست. چراکه سولاتی که دانشجویان در تکالیفشان به آنها پاسخ می‌دهند، صرفاً مجموعه‌ای از موارد نظری و حل معادلات پیچیده ریاضی است و نه مسائلی که بتواند ذهن دانشجویان را به سوی جست‌وجو برای راه‌حل مشکلات موجود اقتصادی سوق دهد. در نهایت فارغ‌التحصیلانی داریم که توان حل مشکلات واقعی جامعه را ندارند.

نمودار ۱. خلاصه چالش‌های موجود در نظام آموزش علم اقتصاد



۴. مقایسه چالش‌های نظام آموزشی ایران با دانشگاه‌های معتبر جهانی

باید چند ویژگی اصلی در نهاد دانشگاه وجود داشته باشد که عبارت‌اند از: استقلال، اعتبار و در دسترس بودن برای صاحبان استعداد. ویژگی‌های اصلی توسعه لازم این است که باید اداره دانشگاه‌ها مستقل از دولت و در اختیار برگزیدگان هیئت علمی دانشگاه باشد؛ یعنی باید دانشگاه، استاد خود را بر اساس صلاحیت علمی و دانشجوی خود را بر اساس صلاحیت و استعداد آموزشی انتخاب کند. اساتید دانشگاه باید مدیران و رؤسای دانشگاه را انتخاب کنند. بودجه دانشگاه باید مستقل از تصمیم‌گیری دولت باشد. دولت‌ها بر اساس نیاز کشور باید در حد امکان مالی خود شهریه دانشجویان با بنیه مالی ضعیف و استعداد خوب را به دانشگاه بپردازند. لذا نهاد دانشگاهی نیز باید مستقل از دولت، معتبر و در دسترس استعدادهای درخشان جامعه باشد وگرنه بخشی از ظرفیت‌های جامعه عاقل خواهد بود (عظیمی، ۱۳۹۱).

کشورها و عمدتاً در اروپا، رشد و توسعه یافتند، تا اینکه در دهه طلایی ۱۹۶۰ در بسیاری از کشورهای جهان (به طور اعم در اروپا و به طور اخص در آمریکای شمالی) تبدیل به عناصر با اعتبار جامعه، چه به صورت دولتی و چه به صورت خصوصی گردیدند. هر چند امروزه تعداد دانشجویان نسبت به قرن پیش به ده برابر افزایش یافته، اما اعتبار دانشگاه‌ها رو به کاهش است. به طوری که استاد سرشناس مدیریت، پیتر دراگر (۱۹۹۷) پیش بینی می‌کرد: «تا سی سال دیگر دانشگاه‌های بزرگ فقط یک بنای یادبود خواهند بود».

در سمینار گلیون که در سال ۱۹۹۸ در سوئیس برگزار گردید، به ۶ چالش به عنوان چالش‌های اساسی دانشگاه‌ها توجه شد که عبارت‌اند از (ورنر و وبر، ۱۳۸۱):

۱. محیط در حال تغییر
۲. رسالت‌ها
۳. آموزش دانشجویان
۴. حرفه علمی

۵. تأمین مالی آموزش عالی

۶. اداره امور دانشگاه‌ها

در تعریف توسعه گفته‌اند توسعه فرآیندی است که از تعامل بین اندیشه‌های نو، ایده‌های تازه و آرمان‌های جدید با ساختارها و نهادهای قدیمی صورت می‌گیرد و به نوسازی ساختارها و نهادها می‌انجامد. طبق این تعریف عامل محرک در زمینه توسعه دانش جدید، ایده‌های تازه و اندیشه‌های نو است. بنابراین، دانشگاه در جوامع در حال توسعه، نقش مهمی را ایفا می‌کند. از سوی دیگر انسان هم به عنوان هدف توسعه و هم به عنوان عامل توسعه است؛ یعنی توسعه باید به بهبود کیفیت زندگی انسان منجر شود. اما چه عاملی می‌تواند توانمندی انسان را برای رسیدن به توسعه بالا ببرد؟ آن عامل چیزی نیست جز آموزش و به خصوص آموزش عالی؛ زیرا منجر به تربیت نیروی انسانی متخصص موردنیاز برای اداره نهادهای جامعه و همچنین رسیدن به توسعه می‌شود.

امروزه دانشگاه با توجه به وضعیت جهانی یعنی اوضاع علمی، فناورانه، اقتصادی و اوضاع بین‌المللی با چالش‌های بزرگی مواجه است، شناخت این چالش‌ها به ما کمک می‌کند تا بتوانیم خودمان را برای رسیدن به توسعه آماده کنیم. در اینجا به برخی از مهم‌ترین چالش‌های آموزش عالی در ایران به صورت مختصر اشاره می‌کنیم (چالش‌های آموزش عالی و توسعه پایدار، ۱۳۸۳):

۱. سیاست‌گذاری در نظام آموزش عالی: سیاست‌گذاری یکی از عناصر چرخه دانش است. اگر سیاست‌گذاری از فرآیند دانش جدا شود کشور نمی‌تواند به سمت توسعه پیش رود. در همه جهان تولید دانش و فناوری منتهی به سیاست‌گذاری‌های اجرایی می‌شود. بنابراین، سیاست‌گذاری باید به صورت منسجم، یکپارچه و با هدف توسعه کشور صورت بگیرد. لازم به توضیح است که در کشور ایران دانشگاه‌ها به طور مشخص اهداف و راهبردهای خاصی برای خود تدوین نکرده‌اند، اما در برنامه‌های توسعه‌ای دولت به طور کلی اهدافی برای دانشگاه‌ها در نظر گرفته می‌شود.

۲. مدیریت و ساختار: امروزه عصر دانشگاه ایستا که با روش سنتی به تربیت نیروی انسانی مدرک به دست و جویای کار پردازد سپری شده و دیگر دانشگاه جایی نیست که دانش آموخته‌های غیر حرفه‌ای، غیر کارآمد و غیر خلاق تربیت کند. زیرا این دانش آموخته‌ها در جامعه آینده قادر به اشتغال نخواهند بود. دانشگاه جدید دانشگاهی است که نیروی انسانی کارآفرین، خلاق و مبتکر تربیت کند. برای اینکه دانشگاه تغییر کارکرد دهد باید ساختار دانشگاه و مدیریت دانشگاه و همچنین شیوه‌های مدیریت دانشگاه تغییر کند. بنابراین، ساختار کل آموزش عالی در حال تغییر است و لایحه تغییر ساختار در مراجع قانون‌گذاری در حال بررسی نهایی است، که به تبع آن ساختار دانشگاه تغییر می‌کند و مدیریت دانشگاه متحول می‌شود. عنصر محوری در تغییر ساختار دانشگاه تأمین استقلال عملیاتی در دانشگاه است یعنی تا به حال در دانشگاه‌های ایران مدیریت متمرکز، حاکم بوده که براساس منابع دولتی کار می‌کرده‌اند.

۳. همکاری‌های بین‌المللی (ارتباط با مراکز علمی بین‌المللی): امروزه هیچ ملتی نمی‌تواند خود را در رشته‌های مختلف علمی بی‌نیاز از دیگر ملت‌ها بداند. لذا، تشکیل مراکز تحقیقاتی و ارتباط آنها با مراکز تحقیقاتی سایر کشورها ضروری به نظر می‌رسد. براساس سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، ایران باید جایگاه اول اقتصادی و علمی را تا ۱۹ سال آینده در بین کشورهای همسایه، خاورمیانه و آسیای میانه کسب کند و این امر بدون داشتن همکاری‌های علمی با سایر کشورها به منظور ارتقای کیفیت نیروهای انسانی غیر ممکن است. از روش‌هایی که دانشگاه‌های کشورهای در حال توسعه می‌توانند برای بهبود کیفیت به کار برند، برقراری ارتباطات بین‌المللی است. بین‌المللی کردن آموزش عالی ساز و کاری برای تغییر و تحول و اصلاحات در آن است. لذا، ارتباطات بین‌المللی در آموزش عالی به میزان چشم‌گیری در میان کشورها رشد کرده و این موضوع با توجه به فرآیندهای کنونی فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات بیش از پیش مشهود است.

۴. تقاضای اجتماعی: ما در جامعه سال به سال شاهد تقاضای بیشتر برای ورود به دانشگاه‌ها هستیم. طبق برآوردی که صورت گرفته تاکنون سه میلیون دانشجوی در دانشگاه‌های کشور مشغول به تحصیل هستند که حدود یک میلیون نفر آنها، ورودی‌های آزمون ۸۵ هستند. این افزایش تقاضا، خود باعث به وجود آمدن چالش‌هایی به شرح زیر شده است:

- ا. عدم توازن منطقه‌ای تقاضای اجتماعی
- ب. عدم توازن تقاضای اجتماعی برحسب گروه‌ها و رشته‌ها:
- ج. آموزش عالی دولتی کانون تقاضای اجتماعی
- د. تحول تقاضای اجتماعی مردان برای آموزش عالی
۵. ارتباط دانشگاه با صنعت: در کشور ما مقوله ارتباط صنعت و دانشگاه از این جنبه مهم است که بیشتر محققان ما به طور عمده در دانشگاه‌ها هستند، اما تحقیقاتی که در دانشگاه‌های ما انجام می‌شود بیشتر جنبه نظری دارد تا کاربردی. علت این است که ارتقای رتبه اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها بستگی به تعداد مقالات چاپ شده آنان در مجلات علمی بین‌المللی دارد و چنین مقالاتی اغلب جنبه نظری دارند. از طرف دیگر مقوله‌های «آموزش» و «پژوهش» بیشتر، به عنوان وظایف دانشگاهی مطرح شده ولی ارتباط دانشگاه با صنعت جزء این وظایف تعریف نشده است. از طرفی هم، چون صنعت ما تجهیزات موردنیاز را از خارج خریداری کرده و فناوری کارخانجات ما وارداتی بوده، در نتیجه دانش فنی جایگاه شایسته‌ای در صنعت ما پیدا نکرده است. ارتباط دانشگاه با صنعت، باید یک ارتباط دو طرفه باشد، به طوری که هر دو نهاد از این ارتباط سود ببرند. اگر تحقیقات دانشگاه‌ها جنبه کاربردی داشته باشند و صنایع ما بتوانند از آنها در جهت تحقق نیازهای اساسی خود استفاده کنند، با دانشگاه تعامل برقرار می‌کنند و همچنین اگر حضور دانشگاه‌ها در صنعت باعث ارتقای علمی دانشگاه از دید فناوری شود، آنها نیز به همکاری با صنایع روی می‌آورند. طی سال‌های گذشته شورای عالی ارتباط صنعت و دانشگاه در ایران، زیر نظر وزیر صنایع و وزیر علوم با حضور تعدادی از مدیران و رؤسای دانشگاه‌ها تشکیل شد و سیاست‌گذاری‌هایی صورت گرفت ولی ضمانت اجرایی لازم را نداشت و هر نهادی فقط وظایف خود را انجام می‌داد و در پی منافع خود بود و در نتیجه دستاوردهای مورد نیاز حاصل نشد.
۶. کیفیت: به طور کلی دانشگاه‌ها شاخص اصلی پیشرفت یک کشور محسوب می‌شوند و موجبات رقابت پویای یک کشور را در منطقه و جهان فراهم می‌کنند. بنابراین، تقویت کیفیت آموزش عالی اساس همکاری‌های علمی بین‌المللی و تقویت کشورها در رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی است. گسترش آموزش عالی بیش از هر چیز نشان دهنده خواسته مردم برای کسب علم در جهت بهبود زندگی خود و دیگر افراد جامعه است، اما آموزش عالی در ایران هیچ‌گاه منطبق با نیازهای جامعه گسترش نیافته است. در پاره‌ای موارد، رشته‌هایی مشاهده می‌شوند که در جامعه کاربردی ندارند و آنهایی که کاربرد دارند کیفیت خوبی ندارند. این موضوع در کنار رشد اقتصادی پایین، موجبات بیکاری تعداد بسیاری از دانش‌آموختگان را فراهم کرده و کیفیت آموزش عالی را تحت تاثیر قرار داده است. یکی از دلایل اصلی کاهش کیفیت آموزش عالی، عدم افزایش و رشد اعضای هیئت علمی توانا در کنار افزایش کمی دانشجویان بوده است. وجود استادانی که به ظاهر استادند، اما به جز ظاهری دانشمند و دانا چیزی از آنها نمی‌توان درک کرد. به طوری که قبلاً نیز ذکر شد، راه چاره این معضل تنها و تنها ایجاد سازمان‌هایی از بیرون وزارت علوم و همچنین وزارت بهداشت است که این سازمان‌ها وظیفه ارزیابی دانشگاه‌ها را به عهده گرفته و آنها را هر ساله براساس معیارها و استانداردهای بین‌المللی رتبه‌بندی کرده و به امر نظارت و کنترل و ارزیابی دانشگاه‌ها بپردازند (آراسته، ۱۳۸۵).

۵. جایگاه اقتصاد اسلامی در رشته اقتصاد

در گذشته، پژوهش صرفاً به توسعه و تولید مجموعه‌ای از یک دانش سازمان یافته و یا معرفی کاربردی جدید و حتی ایجاد و ارتقاء یک نظام ارزشی، صرفاً در چارچوب روش‌شناسی پژوهشی دیسیپلین تخصصی، محدود می‌شد؛ به‌نحوی که طی

چندین قرن، در مساعی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی مدرن، اغلب رشته‌های علمی، از جمله اقتصاد، برنامه‌های علمی و طرح‌های پژوهشی تک رشته‌ای، قابل مشاهده و مطالعه بود. اما امروزه با درک محدودیت‌های روش شناختی و موضوع شناختی تک رشته‌ها، رویکردها و روش‌های پژوهشی، توسعه یافته و روش‌های جدیدی مورد استفاده قرار گرفته که در آنها واقعیت‌ها و نیازهای دنیای جدید در فراسوی روش‌شناسی و ساختار یک‌سونگر رشته‌های تخصصی جستجو شده و محدودیت‌های جزئی‌نگری و تخصصی شدن و تقسیم علوم رایج، در دهه‌های اخیر، مورد تأکید قرار گرفته است. این جریان را که از حوزه طراحی برنامه‌های درسی و رویکردهای به اصلاح «غیر رشته‌ای» یا «تلفیقی» مطرح در آن، بهره‌های فراوان برده است، می‌توان در انواع رویکرد درون رشته‌ای موازی، رویکرد میان رشته‌ای، رویکرد چند رشته‌ای، رویکرد چند رشته‌ای متقاطع، رویکرد چند رشته‌ای متکثر و رویکرد فرا رشته‌ای، گونه‌شناسی کرد.

حال با توجه به این فرض که دانش اقتصاد اسلامی، ماهیتاً دانشی تلفیقی از دو حوزه معرفتی علوم وحیانی و اسلامی و علوم اقتصادی است، پر واضح است که اولاً طراحی‌ها و برنامه‌های پژوهشی این رشته نمی‌تواند فارغ از ادبیات فوق باشد و ثانیاً بدون شک بهره‌مندی از ظرفیت‌ها و یافته‌های علمی و تجارب آموزشی و پژوهشی این رویکردها، می‌تواند سرعت تحول و نوآوری در برنامه‌های پژوهشی و اقدامات ناظر بر تولید علم، و بالتبع تربیت سرمایه‌های انسانی مطلوب را در عرصه اقتصاد اسلامی مضاعف کرده و توانمندی و کارآمدی این دانش را در مقابله با مسائل عینی و کاربردی ارتقاء دهد.

اقتصاد اسلامی حاصل جمع اسلام و اقتصاد متعارف نیست، بلکه طرح ریزی نظام اقتصادی مبتنی بر اصول، احکام و اخلاق اسلامی است، اما باید توجه شود در راستای این اقدامات و مطالعات دو نکته بسیار مهم و حیاتی مغفول واقع نشود؛ نخست آن که نقش دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه در این راستا بسیار مهم و پر رنگ است به این معنی که وظیفه نظریه پردازی و پردازش الگوهای اقتصاد اسلامی در درجه اول به عهده این مراکز است پس باید تمام ظرفیت‌های خود را در این برهه از زمان جهت تحقق این مهم به کار گیرند و دوم اینکه در این امر باید دقت بسیار داشت که اقتصاد اسلامی حاصل جمع اسلام و اقتصاد متعارف نیست، بلکه طرح ریزی نظام اقتصادی مبتنی بر اصول، احکام و اخلاق اسلامی است.

نظام آموزش از مهمترین ارکانی است که پشتوانه علمی برای تحقیق و گسترش ادبیات مربوطه را فراهم می‌سازد و هم‌زمینه تربیت کارشناسان و مدیران اقتصادی در عرصه مورد نظر را فراهم می‌آورد، اما آنچه ملاحظه می‌شود این است که نظام‌های آموزش رسمی اقتصاد در کشور، قرابت معنی‌داری با اقتصاد اسلامی ندارند، در واقع در نظام آموزشی اقتصاد، متونی تدریس می‌شود که بعضاً نزدیک به ۳۵ سال است مورد تحول اساسی قرار نگرفته است و یا در برخی از رشته‌های اقتصاد تنها پنج واحد (نظام‌های اقتصادی صدر اسلام + مبانی فقهی اقتصاد اسلامی) در مقطع لیسانس در زمینه اقتصاد اسلامی وجود دارد. که البته سرفصل‌های مدون شده برای همین دروس محدود، نحوه ارائه این متون و مدرسان دروس مربوطه نیز به طور قابل توجهی ناکارآمدند.

بدیهی است که تولیدات مربوط به این فضای آموزشی خاص از کارآمدی کافی برخوردار نخواهد بود و ذهنیت ایجاد شده از اقتصاد اسلامی برای دانشجویان رشته اقتصاد نیز چالش مهم دیگری در این ارتباط خواهد بود و در نتیجه نمی‌توان انتظار قابل قبولی را از اجرای اقتصاد اسلامی (حداقل از منظر نظام آموزشی) داشت.

۶. راهبردها و بازبینی در رشته اقتصاد

اگر هدف تربیت عده‌ای برای وارد شدن به دنیای آکادمیک است، باید به این سوال پاسخ دهیم که چرا در حال حاضر تعداد مقالات معتبر منتشر شده از سوی استادان و دانشجویان دانشکده‌های اقتصاد در مجلات و ژورنال‌های معتبر دنیا بسیار اندک و انگشت شمار است. این مساله نشان‌دهنده وجود ضعف در سیستم است؛ زیرا یکی از شاخص‌های مهم

رتبه‌بندی دپارتمان‌های اقتصاد، مقالات منتشر شده افراد در ژورنال‌های معتبر علمی است. یکی از موانع دستیابی به این هدف، ضعف در روش تحقیق کمی و فقدان رویکرد اطلاعات‌محور است.

در ایران دامنه علم اقتصاد از سوی مدرسان این علم در بسیاری موارد محدود معرفی می‌شود. همچنین دانشجویان این نگرش را پیدا نمی‌کند که قرار است به‌زودی مسائل واقعی دنیای پیرامون خود را حل کند؛ زیرا تعامل بین استاد و دانشجو در مسیر سازنده‌ای اتفاق نمی‌افتد. دانشجویان شدیداً از عدم اعتماد به نفس در ارائه راه‌حل‌ها و حل مشکلات رنج می‌برند. اگر اعتماد به نفس دانشجویان را تابعی از متغیرهای مختلف در نظر بگیریم، مهم‌ترین متغیر را می‌توان در حس درونی خود دانشجو در تاثیرگذاری بر پدیده‌ها و مشکلات اقتصادی و حل آنها دانست. در دانشگاه‌های معتبر دنیا، دانشجویان از سوی استادان خود به کنکاش و جست‌وجو در موضوعات واقعی جوامع تشویق می‌شوند و در تمامی مراحل اعتماد به نفس از سوی استادها به دانشجویان تزریق می‌شود که می‌توانند با فکر کردن و پرداختن به پدیده‌های اقتصادی مشکلات این حوزه را حل کنند. در واقع استادان این دانشگاه‌ها، دانشجویان را در طی مسیر یاری می‌کنند تا به مقصد برسند و بتوانند فارغ از همه پیچیدگی‌ها به خود مشکلات بیندیشند و نه به مجموعه‌ای از فروض که فقط به‌وسیله آنها مسائل روی کاغذ و عمدتاً نظری حل می‌شوند.

به عبارت دیگر نقش استاد صرفاً تدریس یک مساله نظری و به‌صورت یکسویه نیست و فلسفه دوره حضوری در این است که بین استاد و دانشجو دیالوگ برقرار شود. برای مثال زمانی که یک مشکل همچون راه‌حل کاهش نرخ فقر در کشوری مانند اندونزی مطرح می‌شود، دانشجو برای این مشکل راه‌حلی را بیان می‌کند و استاد باید بتواند راه‌حل دانشجو را ارزیابی کند و در صورت نیاز ابعاد و آثار مختلف راه‌حل دانشجو را به او گوشزد کند، تا دانشجو بتواند در ادامه مسیر با دید بازتر پدیده‌ها را پیگیری و مطالعه کند. در این راه از انواع موضوعات و منابع واقعی برای درک بهتر مسائل بهره‌برداری می‌شود. به‌عبارتی دانشگاه به محلی برای حل مسائل دولت و ملتها تبدیل شده است. به راحتی سیاستمداران مسائل خود را به دانشگاه می‌دهند تا دانشجویان و استادان آنها را تحلیل و بررسی کنند. بعد از تحویل این‌گونه تمرین و تکالیف واقعی این سیاست‌گذاران اقتصادی پاسخ‌های دانشجویان را شنیده و نظرات آنها را نقد و بررسی می‌کنند. به مرور زمان دانشجو با مسائل واقعی و پیچیدگی آنها آشنا شده و آموزش می‌بیند چگونه به‌صورت واقع‌بینانه با آن پیچیدگی‌ها مواجه شود. اتفاقاً این که در دولت کنونی تعداد قابل توجهی از استادان اقتصاد حضور دارند فرصت مغتنمی است که می‌تواند برای آموزش دانشجویان استفاده شود. دانشجویان راحت‌تر می‌توانند برای حل مسائل واقعی جامعه آماده شوند؛ زیرا بعد از حل تمرین‌های خود مستقیماً می‌توانند بازخورد تجربه واقعی آن تمرین‌ها را از استادان خود بشنوند.

شواهد حاکی از آن است که مهمتر از هر گونه کم و یا زیاد کردن فهرست دروس، خوب درس خواندن و خوب درس دادن مباحث موجود، دارای اولویت جدی است. آموزش دقیق و کامل تئوری‌های موجود در کنار تاکید بر لزوم توصیه گردد. وجود فضای اجتماعی و سیاسی مناسب و پویا که به اندازه کفایت به عنصر کلیدی شک بها داده و از آن بهره‌جوید و انگیزه و سوال کافی برای افراد جامعه و بالاخص دانشجویان ایجاد نماید، تاثیر غیر قابل انکاری بر جدی شدن فضای فکری و مطالعاتی دانشگاهیان خواهد داشت. بالاخص در رشته اقتصاد که طیف‌های فکری متنوعی در آن بحث می‌کنند، این موضوع اهمیتی دو چندان می‌یابد. فضای عمومی رشته اقتصاد چنان است که دانشجوی آن باید با انگیزه، علاقه و شناخت کافی وارد این رشته شود. تنوع گستره مطالب از تاریخ اندیشه‌های اقتصادی تا اقتصاد سنجی، دانشجویی را می‌طلبد. که بتواند این بحث‌های متنوع را در کنار هم جمع و تحلیل نماید. لذا به نظر می‌رسد معرفی دقیق این رشته به دانش آموزان سال‌های پایانی دبیرستان و احتمالاً اصلاح سیستم کنکور، می‌تواند در این زمینه موثر باشد.

دانشجوی اقتصاد باید بتواند مباحث اقتصاد ایران را با بهره‌گیری از تئوری‌های موجود تحلیل نماید. پس آموزش شیوه‌های مشاهده و اندیشیدن از دانشجویانی نقاد و پرسشگر که به طور منطقی از ابزار شک بهره برند، موجب خواهد شد تا با تردید کامل در آموخته‌ها، امکان مطالعه، تحلیل و تامل دوباره برای ایشان فراهم آید. در حال حاضر در کشورهای پیشرو در علم اقتصاد، دانشگاه‌های مختلف، دارای مکاتب فکری مختلفی هستند که به طور جدی با یکدیگر در بحث و جدل می‌باشند.

دانستن علوم خواهر و برادر اقتصاد در حیطه علوم انسانی، امری است که بی‌شک می‌تواند در گسترش دامنه دید و قدرت تحلیل دانش آموختگان این علم موثر باشد. لزوم بازنگری در فهرست دروس موجود می‌تواند راه را برای تقویت این مجموعه باز نماید. البته در حال حاضر مثلا درس جامعه‌شناسی به گونه‌ای تدریس می‌گردد که هیچ ارتباط موثر و پیش برنده‌ای برای دانش آموختگان اقتصاد به وجود نمی‌آورد.

تغییر سیستم آموزشی از تمرکز بر کتاب‌ها به تمرکز بر موضوعات، می‌تواند برای کاهش بخشی از دروس موجود موثر باشد. لزوم تاکید بر شیوه‌های نوین جهت کسب تجربه و آزمون (کارآموزی) در حین تحصیل و امکان کاربردی نمودن تئوری‌های آموخته شده، امر مهمی است که باید در سیستم آموزشی علم اقتصاد در ایران مورد توجه قرار گیرد. برای اصلاح این شرایط، هم باید به قسمت عرضه و هم به قسمت تقاضا نگاهی بیندازیم. ما در قسمت عرضه دانایی‌های علمی باید ببینیم نظام آموزشی ما تا چه اندازه برای تولید علم ظرفیت دارد. در قسمت تقاضا برای دانایی‌های علمی کلید در دست دولت است. در اقتصاد دولتی ایران، هم بالندگی علم و هم تکنولوژی به میزان تقاضای دولت وابسته است اما در یک دولت رانتی، تقاضای کمی برای علم وجود دارد. به نظر پیتر دراگر اگر دولت بخواهد به صورت نظام‌وار تقاضای علم داشته باشد باید در آرایش نظام سیاسی چنان تغییری ایجاد شود که به جای پول و زور، علم فصل‌الخطاب باشد؛ یا به تعبیر دقیق‌تر، اقتدارهای مبتنی بر پول و اقتدارهای مبتنی بر زور باید جای خود را به اقتدارهای مبتنی بر علم بدهد.

در عرصه نظر، گام نخست در این زمینه عبارت از سازماندهی مجدد نظام آموزش علم اقتصاد بر محور گسترش و تعمیق شناخت ما از واقعیت‌های اقتصاد ایران است و این کار با پژوهش‌های کافی در حوزه‌هایی همچون تاریخ اقتصادی ایران، اقتصاد سیاسی ایران و جامعه‌شناسی اقتصادی ایران امکان‌پذیر است ضمن آنکه به لحاظ نهادی باید سازوکارهای اطمینان‌بخش و امنیت‌آور برای دانایان فراهم شود و اینگونه نباشد که اگر واقعیت‌های موجود حکایت از فساد گسترده و سیستمی دارد برای بیان آن واقعیت‌ها کارشناسان دچار لکنت شوند، همان‌طور که دانایان به امنیت حقوق مالکیت فکری و... نیازمندند.

در عرصه عملی نیز باید ساختار نهادی به صورت بنیادی بازآرایی شود به گونه‌ای که به جای تشویق مفت‌خوارگی و رانت‌جویی و فعالیت‌های دلالی، این تولید و تولیدکنندگان باشند که بیشترین پاداش‌ها نصیبشان می‌شود. البته راهبردهای اصلاحی وضعیت موجود در درون رصد مشکلات نیز وجود دارد. اما می‌توان بازبینی‌های لازم در جهت اصلاح نظام آموزش علم اقتصاد در کشور را در جدول زیر خلاصه نمود:

نمودار ۲. بازبینی آموزش علم اقتصاد



منبع: یافته‌های تحقیق

بازتعریف عملکردی دانشگاهها: ما نیاز به تعریف مجدد از کارکرد دانشگاه و وظایف آن داریم. این مسیر نباید دچار انحراف برای رسیدن به اهداف بی اهمیت شود. اگر کارکرد و وظیفه دانشگاه کمک به حل مسائل کشور و تربیت نیروی انسانی مورد نیاز برای نقش آفرینی مفید در جامعه هست این هدف نباید به سمت تولید مدرک ظاهری، مقالات غیر کاربردی و کمیت دانش‌آموختگان و حداکثر کردن منافع اساتید و کارکنان دانشگاه شود!

بازبینی در محتوای دروس اقتصادی در تطابق با مختصات اقتصاد ملی: بررسی محتوای دروس دانشگاههای بزرگ دنیا نشان می‌دهد که در بسیاری موارد درسی تحت عنوان اقتصاد یک کشور (مانند اقتصاد ایران) وجود ندارد. حتی گاهی برخی پیشنهاد حذف درس اقتصاد ایران با این استدلال در سالهای گذشته داشتند. اما علت این مساله در آن دانشگاهها، این است که محتوای سایر دروس مانند اقتصاد کلان، اقتصاد خرد، اقتصاد کشاورزی، اقتصاد توسعه، اقتصاد صنعتی، پول و بانکداری، بخش عمومی، تجارت، مالیه و غیره بر اساس واقعیت‌های اقتصادی آن کشور و یا تحلیل نظریات با آمارهای ملی تدوین شده است. لذا دانش‌آموخته اقتصاد با تسلط بیشتر به نظریه و واقعیت وارد بازار کار می‌شود. در آموزش علم اقتصاد ایران می‌توان گفت تمامی این دروس خالی از مختصات اقتصاد کشور بوده و این وظیفه بر عهده یک درس ۳ واحدی تحت عنوان اقتصاد ایران گذاشته شده است که به هیچ عنوان نمی‌تواند چنین فاصله‌ای را پوشش دهد. البته نباید از این مساله نتیجه گرفت که ساختار علمی این درس به درد نمی‌خورد و نباید متون معتبر جهانی بررسی نشود، بلکه می‌بایست در قالب تئوری‌ها مختصات آماری کشور و ساختار نهادی مرتبط مورد ارزیابی و مباحثه قرار گیرد.

بازبینی در واحدهای درسی: رشته اقتصاد در دوره کارشناسی حدود ۱۴۰ واحد در دانشگاههای کشور ارائه می‌شود. بررسی این واحدها نشان می‌دهد که از یک سوی جای خالی برخی زمینه‌های جدید اقتصادی در آن خالی است و از سوی دیگر برخی از واحدها هم‌پوشانی‌های باهم دارند. به عنوان مثال دروس تاریخ عقاید اقتصادی با نظام‌های اقتصادی تا حدی هم‌پوشانی داشته و می‌توان در یک قالب ارائه شود. یا نظام اقتصاد صدر اسلام با مبانی فقهی اقتصاد اسلامی و درس اقتصاد اسلامی. البته این دروس می‌تواند فضاهای مجزایی داشته باشد ولی در مقطع کارشناسی فرصت

چنین تفکیکهایی وجود ندارد. در مقابل دروس رشته‌های جدید تحصیلی مانند اقتصاد سلامت، اقتصاد محیط‌زیست، اقتصاد انرژی، روش‌شناسی علم اقتصاد، بورس اوراق بهادار و غیره می‌تواند زمینه علاقمندی دانشجویان برای ادامه مسیر علم آموزی در یکی از این زمینه‌ها شود. حتی می‌توان دروسی مانند زبان تخصصی را در درون سایر دروس مانند اقتصاد کلان، اقتصاد خرد و غیره (که البته می‌توان چگونگی ادغام بررسی نمود) از یک سو به ارتباط بین مطالب کمک کرد و هم دانشجویان الزام پیدا کنند که این مباحث را جدی‌تر مطالعه نمایند. یکی از اشکالات در عدم تعمیق محتوای دروس عدم آشنایی دانشجویان با تاریخچه و تواتر زمانی نظریه‌ها و همچنین ارتباط نزدیک‌تر با نظریه پرداز است. مثلاً اگر نظریات اقتصاد کلان به همراه توجه به نظریه پردازان و مکتب مربوط بیان شود تعمیم یادگیری را بیشتر می‌کند. شاید تصور شود چنین ادغامهایی موجب گستردگی بیش از اندازه محتوای برخی دروس شود اما این برداشت نمی‌تواند درست باشد چون اولاً این مباحث از سایر دروس حذف می‌شود و همچنین همپوشانی را از بین می‌برد.

برقرار فضای آزادی عمل بیشتر برای اساتید در جهت بروز خلاقیت‌ها و سلاقی علمی خاص: همانطور که

قبلاً مطرح شد محدودیتهای بیش از اندازه، برخورد‌های دیکتاتورمنشانه، همجهتی ارزیابی اساتید، مشغول کردن اساتید به تولید متون غیرمفید و غیره موجب کاهش کیفیت تدریس و پژوهش در دانشگاهها شده است. حتی می‌توان گفت زمان مطالعه و تفکر از اساتید دانشگاه سلب شده است که به توجه به اهداف علمی دانشگاهها این یک تناقض تلخی است! آموزش و پژوهش علم اقتصاد ابعاد مختلفی دارد. از تدریس و تعمیق دروس مختلف تا پژوهشهای حوزه‌های اجتماعی و انسانی دیگر. ساختار تدوین پایاننامه‌ها، رویکرد مجلات برای انتشارت مقالات، سرفصلهای دیکته شده، زمانبندی غیرمنطقی ارتقای اساتید، ارزیابی مشترک اساتید و البته در سطحی فجیح‌تر ارزیابی اساتید در رشته‌های مختلف دانشگاه، امتیازدهی به کمیت و عملکردهای غیرمفید و غیره موجب التزام حرکت اساتید در یک کانال محدود و یکنواخت شده است. چنین رفتارهایی با روح مدیریت انسانی ناسازگار است و تنها نتیجه آن تحمیل هزینه‌های مالی و انسانی به جامعه است. شاید ریشه چنین رویکردهایی در جامعه ما عدم ثبات سیاسی و تغییر مداوم مدیران است که آنها را مجبور می‌کند برای نمایش عملکرد بهتر خود به تصمیمات غیرعقلایی ناشی از رفتارهایی بر پایه ایجاد رعب و اجبار رو آورند.

نکته‌ای که در این زمینه وجود دارد این است که برخی از نگاههای غیرصحیح در خصوص محتوای آموزشی و پژوهشی اساتید موجب هدایت آنها به انجام مطالعات در زمینه‌های مختلف گردد. در حالیکه چنین رویه‌هایی در دانشگاههای معتبر دنیا به عنوان چهره منفی علمی یاد می‌شود. هیچ تفاوتی ارزشی بین زمینه مطالعات علمی وجود ندارد اگر در عمل چنین ترجیحاتی دیده می‌شود، این یک نشانه انحراف از اهداف مفید است.

هدایت پایان‌نامه‌ها به انجام مطالعات محلی و کاربردی: کاملاً واضح است که در فضای علمی دانشگاهها انجام

پایاننامه‌ها با محتوای بررسی مسائل محلی و منطقه‌ای و کاربردی می‌تواند بسیار مفیدتر از آزمون تکراری نظریات تکراری اقتصادی باشد. اما برای این منظور باید سیستم ارزیابی پایاننامه‌ها و رویکرد انتشارت مقالات به این سمت هدایت شود. چون علت اصلی عدم تمایل اساتید و دانشجویان برای تلاش در این زمینه تحمل کار بیشتر همراه با دستاوردهای کمتر است. متأسفانه اغلب پایاننامه‌های امروز در دانشگاهها استفاده از روشهای اقتصادسنجی بصورت بازی با آمار و نمونه و نوع تخمین برای نیل به نتیجه دلخواه است.

بررسی مداوم متون معتبر روز علم اقتصاد به عنوان جزئی از محتوای درسی: عدم آشنایی با مقالات و

کتابهای روز دنیا در حیطه اقتصاد با توجه به تحولات سریع روابط اقتصادی، موجب می‌شود اولاً دانشجویان و اساتید رشته اقتصاد نتوانند آثار علمی در سطح جهانی منتشر کنند و ثانياً سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اقتصادی نتوانند رویه‌های سازگار با تحولات روز دنیا اخذ کنند. البته این مساله به علاقه‌مندی دانشجویان این رشته نیز تاثیر بسزایی می‌تواند داشته باشد.

برگزاری کرسی‌های اندیشه، سخنرانی و مناظره در تمامی دانشکده‌های اقتصاد کشور: سخنرانی حاصل تامل و بررسی علمی توسط اساتید است. چه بسا یک سخنرانی مخاطب بسیاری داشته باشد ولی یک مقاله چنین مخاطبی نداشته باشد. این جلسات موجبات علاقمندی دانشجویان و مطالعه بروز اساتید را ایجاد می‌کند. البته چون چنین تلاشی از نگاه ارزیابی اساتید بی‌ارزش است لذا بسیاری از اساتید تمایل در تلاش در این جهت را ندارند. لذا می‌بایست این مساله جزئی از موارد مشوقی از اساتید بوده و حمایت‌های لازم انجام پذیرد.

انعقاد تفاهم‌نامه با نهادهای دولتی و خصوصی مرتبط با بخش اقتصادی: این مساله با هدف آشنایی دانشجویان با فضای واقعی اقتصاد و کارآموزی آنها و همچنین امکان همکاری دو طرفه این نهادها و دانشگاه انجام می‌گردد.

مشارکت دادن اساتید اقتصاد دانشگاهها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی: این امر موجبات از یک سو توجه بیشتر اساتید به مختصات علم اقتصاد را فراهم می‌کند و از سوی دیگر فضای کلاسهای درسی این اساتید را به دنیای واقعی نزدیک می‌کند و همین علاقمندی، انگیزه و ارائه نظریات کاربردی به متن کلاسهای تسری پیدا می‌کند. یک راهبرد ساده برای نیل به چنین امری انتخاب مسئولین اقتصادی کشور از جمله مدیران ارشد اقتصادی با استفاده از نظرسنجی و رای‌گیری از اساتید دانشگاهها می‌باشد. راهبرد دیگر حضور اساتید رشته اقتصاد در کارگروه‌ها و جلسات استانی مربوط به تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است. حتی حضور بدون مشارکتی آنها نیز بسیار سودمند برای امر آموزش خواهد بود.

حذف دوره‌های آموزشی رشته اقتصاد از مراکز آموزش عالی پولی و ارائه مدرک بدون تضمین کیفیت: در حال حاضر بسیاری از مراکز آموزش عالی امکان پذیرش در رشته‌های پزشکی و ارائه مدرک به آنها را ندارند. علت این مساله واضح است و ریشه در حیاتی بودن کیفیت این رشته‌ها است که می‌بایست تضمین باشد. اما سوال این است که آیا اهمیت رشته‌هایی مانند اقتصاد و مدیریت کم‌تر از رشته‌های پزشکی است؟ فردی که صرفاً با داشتن این مدرک مسئولیت کلیدی اقتصاد در کشور اخذ می‌کند، و تصمیم وی با سرنوشت چند نسل در ارتباط است آیا خطری کمتر از یک پزشک با کیفیت کم دارد؟ متأسفانه عدم توجه و دلسوزی در این زمینه و صرفاً نگاه اقتصادی و سودجویانه به گسترش این رشته‌ها، موجب خیل عظیم فارغ‌التحصیلان این رشته گشته است. فروش مدرک بیشتر به مسئولین کشوری در نهادهای دولتی موجب ایجاد احساس کاذب عدم نیاز به مشاوره اقتصاددانان و پژوهش آنها شده است. متأسفانه صرفاً داشتن مدرک نیز برای ارتقا و مسئولیت‌دهی برای افراد کفایت می‌کند و وجود رانت‌های عظیم در این فضا، جامعه را با بن‌بستهای جدی روبرو ساخته است.

تعمیق بررسی علم اقتصاد با اساتید صرفاً پژوهش‌گر: برخی با نگاه سطحی در جامعه بیان می‌کنند که محتوای آموزش و حتی عمل در اقتصاد کشور پرداختن به اقتصاد نظام سرمایه‌داری غرب و تقلید از آن است. اما نگاه عمیق‌تر به این مساله نشان می‌دهد که متأسفانه ما در فهم درست و دید عمیق از مباحث اقتصادی که بهر حال در تاریخ غرب گسترش پیدا کرده است، نداریم. اغلب این تئری‌ها را بصورت سطحی مطالعه کرده و از خاستگاه و مختصات اجتماعی و تاریخی آن بی‌اصلاح هستیم. همین مساله موجب شده است که نتوانیم از الگوهای این علم در جهت مفید جامعه استفاده کنیم. مثلاً در مورد مبحث تورم تنها به برخی متون درسی اقتصاد مانند تئوری منحنی فیلیپس بسنده شده و اینکه نوع تورم آن تئوری چه بوده است و ابعاد دیگر مساله کجاست آشنا نیستیم. لذا در مرحله تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی نیز از همین نگاه سطحی استفاده کرده و اقتصاد کشور را با خطرات جدی روبرو می‌سازیم. اتفاقاً تعمیق و فهم درست می‌تواند به بومی‌سازی و کاربردی کردن مباحث اقتصادی در اقتصاد ملی شود.

ایجاد امکان انتشار مقالات در سلیقه‌ها و مکاتب روش‌شناسی مختلف: اینکه چه روشی برای انتشار متون تخصصی اقتصاد علمی است، در دنیا مکاتب روش‌شناسی زیادی وجود دارد که از طرف محققین این حوزه مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما وقتی محتوای روش‌شناسی مقالات و پایاننامه‌های دانشگاهی در ایران را مرور کنیم، متوجه خواهیم شد که اکثریت قریب به اتفاق آنها از روش‌شناسی پوپری بهره برده و در حوزه اندازه‌گیری نیز بیشتر متکی به روش‌های اقتصادسنجی هستند. با اینکه خاستگاه تمام این روش‌شناسی‌ها در جهان غرب است ولی در همین دانشگاهها معتبر غربی همه متکی به یک روش نیستند.

۷. نتیجه‌گیری

تولید و اشاعه دانش و نقد آن، کارکردی است که عمدتاً از مؤسسات آموزش عالی، انتظار می‌رود. در سال‌های قبل و خصوصاً در دهه‌های میانی قرن گذشته، مسائل و مشکلات آموزش عالی، عمدتاً درونی بوده و براساس همین بینش، کمتر به چالش‌هایی که مرتبط با عوامل بیرونی سازمان‌ها است، پرداخته شده. فضای فیزیکی، آزمون ورودی، امکانات رفاهی برای دانشجویان و ... عمدتاً از مسائل درون سازمانی هستند.

با پیشرفت فناوری خصوصاً فناوری اطلاعات و ارتباطات، دانشگاه‌ها در تعامل بیشتری با محیط پیرامون خود قرار گرفته‌اند. لذا، بر همین اساس ضرورت دارد با رویکردی چالش محور به آموزش عالی نگریسته شود. نحوه و چگونگی اشتغال دانش‌آموختگان، روند تغییرات جمعیتی نظام‌های حکومتی و بینش‌های سیاسی، پدیده فرار مغزها و ... از جمله چالش‌هایی هستند که نظام آموزش عالی در دوران معاصر با آنها در کشاکش است. امروزه دانشگاه با توجه به اوضاع جهانی یعنی وضعیت علمی، فناوریانه، اقتصادی و وضعیت بین‌المللی با چالش‌های بزرگی مواجه است. شناخت این چالش‌ها به ما کمک می‌کند تا بتوانیم خودمان را برای رسیدن به توسعه آماده کنیم.

انبوه متون ترجمه‌شده در چارچوب دانشکده‌های اقتصاد طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله اولاً در قالب زبانی فرمال و بی‌توجه به زندگی اقتصادی واقعی؛ ثانیاً با نگاهی غیرتاریخی؛ ثالثاً در انفکاک از حیات سیاسی و حیات اجتماعی و رابعاً با اتکا بر ارتجاعی‌ترین امواج دهه‌های اخیر در پی پیاده‌سازی نوعی مهندسی اجتماعی جامعه در قالب تحمیل پروژه‌ی از بالا به پایین توسعه به حیات ایرانی‌اند.

همانطور که بحث شد نظام آموزش اقتصاد در ایران از ابعاد مختلف با چالش‌های جدی روبرو است. آموزش علم اقتصاد از بعد نقایص کل سیستم دانشگاهی (رویه ناکارآمد انتخاب رشته، مدرک‌گرایی، پایین بودن ارزش علوم انسانی نسبت به سایر علوم، مساله محور نبودن آموزش در دانشگاهها، فاصله کیفی دانشگاههای کشور از دانشگاهها معتبر جهانی، وجود اولویت‌های غیرعلمی در بخشهای مختلف، دولتی بودن و محدودیتهای عمل اساتید دانشگاه)، بعد مشکلات نظام آموزش علم اقتصاد (عدم نزدیکی مباحث اقتصادی به زندگی مردم، کم‌توجهی به مبانی جامعه‌شناختی، فلسفی و روش‌شناسی اقتصاد، ترجمه‌ای بودن متون پایه و تقلید از ظواهر نظریه‌ها، روند تولید متون علمی در یک‌جهت، عدم آشنایی با متون علمی روز دنیا، عدم وجود جنب و جوش علمی در دانشکده‌های اقتصادی و مباحثه و مناظرات علمی بین اندیشمندان این حوزه، پذیرش دانشجویان تحصیلات تکمیلی توسط مراکز مختلف آموزش عالی و تولید خیل بزرگی از دانش‌آموختگان بی‌سواد که با وجود جامعه رانتهی موجب بحران‌های جدی در کشور شده است، عدم حمایت درست و جهت‌دار از پژوهشهای علمی حوزه اقتصادی و مشارکت کم اساتید اقتصاد در برنامه‌ریزی و تصمیمات کشوری و استانی) و از بعد سرفصل‌ها و دروس تدریسی (عدم توجه به مختصات اقتصاد ایران و جدا کردن ابعاد اقتصاد ایران از دروس پایه مانند اقتصاد کلان، پول و بانکداری، اقتصاد کشاورزی، اقتصاد صنعتی و غیره و جمع کردن و موکول کردن آن تنها به یک درس ۳ واحدی تحت عنوان اقتصاد ایران، توجه به تولید کمی مقالات و پایاننامه‌ها، عدم توجه به تاریخ و خاستگاه تئوری‌های اقتصادی) دچار آسیبهای جدی است.

بهرحال می‌توان با ایجاد اصلاحاتی نظام آموزش علم اقتصاد را بهبود بخشید و در جهت سودمتری هدایت کرد. از جمله اصلاحاتی پیشنهادی عبارتند از: بازبینی در محتوای دروس اقتصادی در تطابق با مختصات اقتصاد ملی، بازبینی در واحدهای درسی، برقرار فضای آزادی عمل بیشتر برای اساتید در جهت بروز خلاقیت‌ها و سلايق علمی خاص، هدایت پایاننامه‌ها به انجام مطالعات محلی و کاربردی، بررسی مداوم متون معتبر روز علم اقتصاد به عنوان جزئی از محتوای درسی، برگزاری جلسات سخنرانی و مناظره در تمامی دانشکده‌های اقتصاد کشور، انعقاد تفاهم‌نامه با نهادهای دولتی و خصوصی مرتبط با بخش اقتصادی، مشارکت دادن اساتید اقتصاد دانشگاهها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و غیره.

منابع و مأخذ

- آراسته، حمیدرضا. ۱۳۸۵. همکاری‌های بین‌المللی آموزش عالی در ایران و چگونگی بهبود آن؛ فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی شماره ۳۹.
- بائر، پیتر و همکاران (۱۳۶۸). پیشگامان توسعه، ترجمه سید علی اضغر هدایتی و علی یاسری، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- پوریزدان پرست، محمد هاشم، ۱۳۸۳، لزوم تحول در آموزه‌های علم اقتصاد، مجموعه مقاله‌های دومین همایش آموزش و پژوهش علم اقتصاد در ایران، مرکز تحقیقات اقتصاد ایران.
- چالش‌های آموزش عالی و توسعه پایدار. مردادماه ۱۳۸۳. مجله نامه آموزش عالی، گزارش گفتگو.
- سید نورانی، علی و تاری، احمد، ۱۳۸۷، بررسی ضرورت اصلاح سر فصل‌های رشته اقتصاد در ایران، ارائه شده در ششمین نشست تخصصی مدرسان درس‌های اقتصاد اسلامی، دانشگاه شیراز.
- شولتز، تئودور (۱۳۶۸). سرمایه‌گذاری در مردم، ترجمه سعید قاسمیان و سید جعفر سجادی، فصلنامه تعلیم و تربیت، سال پنجم، شماره ۴.
- عظیمی: حسین (۱۳۸۹). مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. نشر نی. چاپ ۱۱.
- عظیمی: حسین (۱۳۹۱). اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ. نشر نی. چاپ اول.
- ورنر زدهیرش و لوک ای. وبر. ۱۳۸۳. چالش‌های فراروی آموزش عالی در هزاره سوم. ترجمه رضا یوسفیان املشی. تهران: دانشگاه امام حسین (ع).

Grassmuck, k. July 25, 1990. Universities Efforts to Protect Their Patents Aggressively Result In Complex legal Skirmishes.

Markus, J. February 18, 1998. Universities and Private Firms Cash in on Faculty Research, The Associated Press, Daily Bruin.

Atkinson, R.D. September 25, 1998. It Takes cash to keep Ideas Flowing, Los Angeles Times, B9.